



# مارکسیسم و مسأله شوروی

بولتن نظرات و مباحثات



از انتشارات حزب کمونیست ایران

اسفندماه ۱۳۶۴

ضمیمه بسوی سوسیالیسم

\* بررسی زمینه های انحطاط انقلاب پرولتری  
در شوروی \* ماهیت اقتصاد شوروی \* مسأله  
"سوسیالیسم در یک کشور" \* نقد تبیین  
تروتسکیستی از شوروی \* پیرامون مباحثه  
اخیر سوئیزی - بتلها یسم \* درباره  
اپوزیسیون درونی حزب بلشویک در دهه ۲۰

... \*

ترجمه هائی از ای.اچ.کار، پل سوئیزی، شارل بتلها یسم.

www.KetabFarsi.com

فهرست :

## شماره صفحه

- پیشگفتار ۳
- زمینه های انحراف و شکست انقلاب پرولتاری در شوروی (گزیده ای از یک سمینار درون حزبی) ۷
- تروتسکی و نقد مناسبات و دولت حاکم در شوروی ۵۹
- نظری به کتاب تونی کلپف "سرمایه داری دولتی در شوروی" ۷۹
- پس از سرمایه داری، آنگاه چه؟ ۸۶
- خصوصیت سرمایه داری شوروی ۹۷
- در حاشیه مباحثات اخیر سوئیزی و بتلهاپم ۱۱۳
- سرمایه داری شوروی و مباحثه اخیر سوئیزی - بتلهاپم ۱۲۸
- سرمایه داری در شوروی ۱۴۳
- تظاهرات درباره "افسانه" باختمان سوسیالیسم در یک کشور ۱۶۵
- سوسیالیسم در یک کشور ۱۷۸
- مختصری درباره "اپوزیسیون درونی حزب بلشویک در دهه ۲۰" ۱۹۲
- پلاتفرم ۴۶، نفربه دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه ۲۱۰
- بیانیه ۱۳، نفربه اعضای کمیته مرکزی و کمیسیون کنترل مرکزی حزب ۲۱۶
- بیانیه ۸۳، نفربه ۲۲۹
- توضیحات و یادداشتهاشی بر پلاتفرم ۴۶، نفربه بیانیه ۱۳، نفربه بیانیه ۸۳، نفربه ۲۴۰
- غلام کشاورز ۲۴۰

- در باره\* اپوزیسیون جدید  
۲۶۳
- در باره\* اپوزیسیون متحد ( قرار پانزدهمین کنگره\*  
۲۶۵ حزب کمونیست شوروی ۲۰ - ۱۹ دسامبر ۱۹۲۷ )
- درباره\* اپوزیسیون بوخا رینستی ( قطعنامه جلسه\*  
مشتراک دفتر سیاسی کمیته مرکزی و هیئت رئیسه\*  
کمیسیون کنترل مرکزی در مورد مسائل درون حزبی،  
۲۶۸ ۹ فوریه ۱۹۲۹ )

## پیشگفتار

بولتن حاضر مجموعه‌ایست از نتایج مطالعه و بررسی و همچنین بحث‌ها و مناظراتی که پیرامون مقاله شوروی در حزب ما جریان دارد. آنچه ما تحت عنوان "مسئله شوروی" مدنظر داریم، صرفاً شناخت وضعیت کنونی جامعه شوروی و موقعیتی نسبت به حزب حاکم در این کشور نیست. مشاهده ساده عملکردها و سیاستهای این حزب و اندک آشنایی با واقعیات روشن و با رزجا معه کنونی شوروی، کافیهست تا به هرکس که سوسیالیسم را از مضمون و جوهر رها شیبختن و انقلابی آن تهی نکرده باشد نشان دهد که روسیه شوروی هیچ نشانی از یک جامعه سوسیالیستی در خود ندارد. اما این، با همه اهمیت و ضرورت سیاسی آن، هنوز کافی نیست. باید از این سطح فراتر رفت و از یکسوی تحلیل کارکرد نظام اقتصادی شوروی، ویژگیها و قوانین آنرا دریافت و ضرورت عملکردهای کنونی حزب و دولت شوروی را نشان داد و از سوی دیگر با نقد و ارزیابی تحولات جامعه شوروی پس از انقلاب اکتبر و شناخت شرایط مبارزه طبقاتی در روسیه و علل پایه‌ای که به انحطاط انقلاب پرولتری در شوروی و تشبیهت دولت و نظام بورژوا - امپریالیستی در این کشور منجر شده است، توضیح و تحلیل عینی و عمیقی از مساله بدست داد. با این معنا، "مسئله شوروی" خود موضوع چندجانبه‌ایست که تدقیق و تعمق در مقولات تئوریک پایه‌ای نظیر مضمون اقتصادی انقلاب سوسیالیستی، ماهیت و شکل دیکتاتوری پرولتاریا، دموکراسی شورائی، رابطه سه جانبه حزب - دولت - طبقه پس از پیروزی طبقه کارگر، وظایف انترناسیونالیستی پرولتاریای در قدرت و مسائل دیگری در این سطح را ایجاب میکند. نقد و بررسی تجربه انقلاب شوروی میتواند و باید در تمام این زمینه‌ها به آموزشها و استنتاجاتی بسیار عمیقتر و ارزشمندتر از آنچه کمون پارسی برای پرولتاریای جهانی در برداشت، منجر گردد. مطالعه انتقادی تجربه روسیه، نه تنها با بدیشه‌ها و علل پایه‌ای - در تمام عوارض و عواقب - انحطاط و شکست انقلاب اکتبر را تحلیل کند و توضیح دهد، بلکه برای مینا اثبات روشن سازد که چگونه و با اجتناب از کدام اشتباهات و جبران کدام ضعفها، پرولتاریای روسیه میتواند نسبت پیروزی خود را تثبیت کند و امروز برای پرولتاریای جهانی راه‌جلوگیری از تکرار این تجربه در چیست. باید روشن شود که کدامیک از شرایط و عوامل تاریخی - اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در روسیه و در سطح جهانی در شکست پرولتاریای روسیه نقش و تأثیر اساسی و تعیین کننده داشتند و کدامیک فرعی و نسبی بودند؛ و برای این اساس امروز در استنتاج درسهای تجربه روسیه برگذام

عوامل و جنبه‌ها با بدتاً کید گذاشت، در برابر کدام مسائل باید هشیا روحس بسودودر آموزش سوسیالیستی پرولتاریا و پیشبرد مبارزه طبقاتی مورد نظر قرار داد.

مساله شوروی، در اینجا دی که گفتیم و بعنوان یک پروبلما تیک مارکسیستی، گرچه تاکنون از سوی متفکرین و جریانات مختلف مورد بحث قرار گرفته است، اما هنوز توضیح و پاسخ روشن و منسجمی که بر مبنای تحلیل و نقد عمیق پرولتری استوار باشد، دریا فست نداشته است. مکاتب منتقد شوروی، از تروتسکیست‌های معترض به "پرولتاریا نیسم دولتی" و "دولت منحنی کارگری" در روسیه که بگذریم، عمدتاً با همه چیز را در اشتباهات و انحرافات نظری و سیاسی این یا آن فرد و جناح حاکم بر حزب "کمونیست" شوروی خلاصه میکنند و با از سوی دیگر در تحلیل خود با شبهه‌ای دترمینیستی به اجتناب نا پذیری شکست انقلاب اکتبر می‌رسند و از اینرو گرچه هر یک از آنان جنبه‌هایی از واقعیت را در افشای ماهیت نظام و حزب شوروی بیان میدارند. و از این نظرات رزمنده و آموخته‌اند، اما از نظر شیوه برخورد و متدولوژی شناخت و نقد تجربه روسیه، از پایداری متدولوژی و روش شناخت علمی مارکسیستی بیگانه‌اند. از همین رو، مطالعه و بررسی انتقادی نظریه‌های موجود در نقد شوروی نیز خود جایگاه ویژه‌ای در توضیح و تحلیل علمی این مساله کسب میکند.

مسائلی که مورد اشاره قرار گرفت، محور بحث و بررسی و مناظرات درونی حزب مسا حول مسئله شوروی را تشکیل میدهد. بی شک این بحث‌ها و بررسی‌ها هنوز جامع و دقیق نیست و در ادامه خود باید بسط و تعمیق یابد، اما با اینهمه ما در همین سطح انتشار گزیده‌ای از آنها را در یک بولتن آزاد بنحویکه منعکس کننده نظرات مختلف رفقای حزبی باشد و با طرح علنی این نظرات امکان برخورد و اظهار نظر برای مخاطبین وسیعتری را فراهم آورد، مفید و ضروری یافتیم.

لازمست در مورد هر یک از نوشته‌های این بولتن توضیحاتی بدهیم:

آنچه تحت عنوان "زمینه‌های انحراف و شکست انقلاب پرولتری در شوروی" آمده است، بخش عمده صورت مباهات یک سمینار داخلی است که بوسیله رفیق غلام کشا ورز ارائه شده بود. این بحث‌ها از روی نوار پیاپی ده شده و با حداقل اصلاحات و تغییرات مدون شده است. از اینرو خواننده باید توجه داشته باشد که متن نظراتی که در یک نشست درون حزبی و بطور شفاهی بیان شده‌اند را مطالعه میکند و چه بسا اگر رفقای که در این سمینار سخن گفته‌اند، از ابتدا نظرات خود را به صورت کتبی و برای انتشار علنی تدوین میکردند، مواضع و فرمولبندی‌های مطرح شده از دقت و انسجام بیشتری برخوردار میبود. نکته دیگر اینکه این سمینار حدود ۱۰ ماه قبل برگزار شد و برخی از رفقا در سمینارها و نشست‌های بعدی در این مدت فرمولبندی‌های اصلاح شده و دقیقتری از نظرات خود ارائه نموده‌اند.

مقالات "تروتسکی و نقد مناسبات دولت حاکم در شوروی" و "نظری به کتاب سرمایه‌داری در شوروی، تونی کلپ" ابتدا در شکل طرح اولیه آن بترتیب بوسیله رفقا فرهاد بشارت و جواد مشکلی به یک جمع حزبی که بمنظور بررسی نظریه‌های انتقادی مختلف نسبت به دولت و نظام شوروی تشکیل شده بود ارائه شد. این رفقا سپس بحثهای خود را برای چاپ در این بولتن تکمیل و تدقیق نمودند.

رفیق داریوش نویسی نوشته "پاتولوژی رویزیونیسم مدرن" را مدت‌ها قبل در

اختیار دفتر سیاسی گذاشته بود و ما چاپ آنرا در این بولتن، از آنجا که به مساله محوری "سوسیالیسم در یک کشور" می پرداخت، مفید دیدیم. رفیق داریوش نویدی برای چاپ علنی نوشته خود توضیحی را لازم میدانست که متن آن نیز آمده است.

"سرمایه داری در شوروی، طرح تئوریک" بخش اول نوشته ایست از رفیق سیامک ستوده که در آن کوشش شده است تا با تعریف و توضیح مقولات و روابط پایه ای اقتصاد سرمایه داری، ابزار تئوریک لازم برای نقد و شناخت نظام سرمایه داری در شکل دولتی آن بدست داده شود.

این بولتن شامل ترجمه هایی نیز هست که مضمون آنها بنحوی به مسائل مورد بحث در مقالات دیگر مربوط میشود. مقاله "سوسیالیسم در یک کشور" فعلی است از جلد ششم مجموعه ۱۴ جلدی "تاریخ روسیه شوروی" نوشته ای.اچ. کار. این مجموعه، مستقل از تحلیلها و نقطه نظرات سیاسی ای.اچ. کار، یک بررسی و کار تحقیقی مستند، دقیق و جامع از تحولات حزب و حکومت شوروی از ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۹ به شمار میرود و یکی از معدود مآخذ و مراجع معتبر برای تحقیق درباره انقلاب اکتبر و پیاپی مدعی آنست. فعل "سوسیالیسم در یک کشور" از آنرو برای چاپ در این بولتن انتخاب شده که زمینه و شرایط تاریخی و سیاسی را که در آن مبحث ساختمان سوسیالیسم در یک کشور در حزب بلشویک مطرح شده بود را هر چند باختصار، اما بروشنی تصویر میکند.

مقالات "پس از سرمایه داری، آنگاه چه؟"، "خصوصیت سرمایه داری در شوروی" و جوابیه پل سوئیزی به آن، که از نشریه "مانتلی ریویو" (شماره های ۲، ژوئیه - اوت و ۳، سپتامبر ۸۵) ترجمه شده اند، منظره اخیری پل سوئیزی و بتلها بهم در مورد مساله شوروی را منعکس میکنند. اهمیت این مقالات در اینست که آخرین نظرات دوتن از محققین صاحب نام در مورد مساله شوروی (که آنرا قبلی آنان عمدتاً به فاسی ترجمه شده و احتمالاً خواننده با نقطه نظرات آنها آشناست) را در بردارد. رفقا منصور حکمت و ایرج آذرین هر یک در نوشته های خود این نظرات را مورد بررسی انتقادی قرار داده و کوشیده اند تا از لحاظ تحلیل اقتصادی و متدولوژی نقد نظام شوروی، نادرستی نقطه نظرات بتلها بهم و سوئیزی را نشان دهند.

بولتن حاضر همچنین چند سند مربوط به جریانات اپوزیسیون در حزب کمونیست شوروی در دهه ۲۰ را شامل میشود. رفیق غلام کشا و رز که ابتدا قرا بر سرود زیر نویس هایی در معرفی افراد و وقایعی که در این اسناد مورد اشاره قرار گرفته اند تهیه کنند، توضیحات مفصل و همچنین مقدمه ای در معرفی طیف اپوزیسیون و رهبران و فعالین متعلق به این طیف تدوین نمود که از سطح زیر نویس بر اسناد مورد نظر بسیار فراتر میرفت. ما با توافق رفیق کشا و رز، تغییرات و حذف و اضافاتی - افزایش و تدقیق اطلاعات تاریخی و کم کردن از جنبه های تحلیلی - در نوشته وارد کردیم تا منظور اولیه را بهتر برآورده کند. با اینهمه تا آنجا که نوشته "مختصری درباره اپوزیسیون..." و همچنین توضیحات زیر نویس اسناد، دارای جنبه تحلیلی است، نقطه نظرات نویسنده را منعکس میکند و از اینرو

ما امضاء رفیق را در زیر این نوشته‌ها حفظ کردیم. انتخاب و ویراستاری مقالات بولتن، از جانب هیئت تحریریهٔ بسوی سوسیالیسم انجام گرفته است. معیار ما در انتخاب مقالات نه مضمون نظرات و موضع نویسندگان آن، بلکه درجهٔ اهمیت و مطرح و مربوط بودن مسأله‌ای بوده است که مورد بحث قرار داده‌اند و اگر در مواردی اطلاعات انشائی و تدوینی لازم آمده است، این کار بنحوی انجام شده که به محتوای نوشته‌خداشای واردنیاید.

امید داریم بدنیال انتشار این بولتن بحث‌ها و بررسی‌های حزب ما پیرامون مسألهٔ شوروی دامنهٔ وسیع‌تر و عمیق‌تری بیا بدو ما بتوانیم آگاهی و شناخت تئوریک - سیاسی پرولتاریا از مسألهٔ شوروی را هرچه بیشتر غنا و عمق ببخشیم.

## زمینه‌های انحراف و شکست

### انقلاب پرولتری در شوروی

(گزیده‌ای از مباحثات یک سمینار حزبی)

غلام کشاورز:

رفقا، همانطور که میدانید، مسأله شکست انقلاب اکثرو عواقب آن بحث خیلی گسترده‌ای است و من اینجا فقط میتوانم به رئوس مسائل اشاره کنم. در ابتدا سعی خواهم کرد به آن محورهای تعیین کننده‌ای که با عدول از آنها شکست انقلاب اکثربرا اجتناب ناپذیر گردید، بپردازم. امروز اینکه انقلاب اکثرب شکست خورده، شوروی امروزی یک کشور امپریالیستی است و ساخت اقتصادش سرمایه‌داری انحصاری دولتی است، مورد قبول خیلی‌ها است. و حتی خیلی از جریان‌های بورژوازی و رویزیونیستی امروز به این نتیجه رسیده‌اند. بنابراین توافق روی این نه نقد کمونیستی و پرولتری را از آن نشان میدهد و نه دلائل این شکست را برای طبقه کارگر روشن میکند. من فکرمی‌کنم اینجا احتیاجی نخواهد بود که به رد نظرات آن کسانی که به کودتای خروشچی علیه حزب لنین و استالین پرداخته‌اند و انحرافات شوروی را به بعد از مرگ استالین نسبت میدهد و معتقدند که تا آن زمان حکومت کارگری روی خط پرولتری، هرچند با ضعف‌ها و اشکالاتی، بوده و با کودتای رویزیونیستهای شوروی این مسیر عوض شده و به جای امروزی رسیده است، بپردازم. برای کمونیست‌های انقلابی نه تنها ایران بلکه سایر کشورها نیز تا حدود زیادی بی‌پایه بودن این استدلال‌ها و غیر مارکسیستی بودن این توضیح آشکار است. اولاً یک شبهه یا یک روزه و در مقطع کوتاهی ممکن نبود چنین تغییر بزرگی بوجود آید و ثانیاً بهراتیک خود حزب کمونیست و حکومت شوروی مدت‌ها قبل از مرگ استالین و حتی قبل از جنگ جهانی دوم انحراف و رویکردانی آنها را از مارکسیسم و مبنای مارکسیسم و پرنسپب‌های حکومت کارگری به آشکارا نشان داده بود. شرهای کنگره بیست و بیست و دو حزب کمونیست شوروی دقیقاً فرموله کردن نتایجی است که کنگره‌های ۱۷ و ۱۸ (دهه ۳۰) و ما تریالیسم دیالکتیک و تاریخی استالین بزبان دیگری آنها را بیان کرده بودند. بنا براین برای ریشه‌یابی مسأله باید به عقب برگردیم و آن دوره‌ای را که تصمیمات و درگیری‌ها و جدال‌های درون حزب نه‌ایتا مسیری را در پیش گرفت که به نحو اجتناب ناپذیری به نتایج کنونی منتهی شد، مورد نظر قرار دهیم. در این زمینه جریان‌های گوناگونی از جمله حزب کمونیست آنترناسیونالیست (جریانی که خودش را حزب کمونیست آنترناسیونالیست مینامد) انحراف حکومت شوروی و انحراف حزب کمونیست را به مقطع

۱۹۲۸ یعنی زمانی که خود این جریان از کمینترن انشعاب کرده و حاکمیت نظرات و تزهائی که آن زمان مطرح میشده مربوط میدانند. اما بحث ما امروز اختلاف نظراتی را که با این جریان داریم یا حداقل خودم دارم را نیز دربرمیگیرد. اساس بحث ما با پیدایش یا شد که طبقه\* کارگر و حزب بلشویک چه کاری باید میکردند؟ چه کارهایی را باید نمیکردند؟ حزب کمونیست بین الملل کا ملا این سیر را یک سیر محتوم میدانند و معتقد است که حزب این نمیتوانست به چیز دیگری منتهی گردد و از نظر من اساسی ترین اختلاف ما با آنها این است: آنها شکست دیکتاتور پرولتاریا و شکست انقلاب اکتبر را بدلیل زمینه های عینی و بدلیل شکست جنبش کارگری در سطح دنیا اجتناب ناپذیر میدانند و بنا بر این معتقدند که پراتیک بلشویکها و تأثیراتی که میتوانستند در تغییر جهت اوضاع بگذارند نقش تعیین کننده ای نمیتوانست داشته باشد و املا این مسأله را مورد بررسی قرار نمیدهند و موقعی که به شکست انقلاب در سطح دنیا، عقب نشینی موج انقلابی در سطح جهانی اشاره میکنند و تأثیر این را روی ضعیف کردن بلشویکها بررسی میکنند، تأثیرات موضع انحرافی خود بلشویکها را بر روی مسیر و به افول انقلاب در سطح دنیا ابداع بررسی نمیکند. در خود روسیه به یکی از اساسی ترین مسائل یعنی مسأله عدم تحقق دیکتاتور پرولتاریا نمی پردازند و اصولاً تمایزی بین دیکتاتور پرولتاریا و آن چیزی که در شوروی بوده، قائل نمیشوند و آنرا عیناً دیکتاتور پرولتاریا میدانند. تا مقطع ۱۹۲۸ - برای اینکه بپردازم به اینکه این اشتباهات چه بودند و برای اینکه بررسی کنیم این اشتباهات را و ببینیم که چه نباید میشد باید برگردیم به وضعیت عینی و موقعیت بین المللی که انقلاب اکتبر در آن پیش آمد. این موقعیت اینست که از نظراً قتمادی، اجتماعی و تمدن و فرهنگ، اروپا و علی الخصوص آلمان موقعیت بسیار پیشرفته تری برای انقلاب پرولتری، برای پیروزی انقلاب پرولتری و سوسیالیسم داشته اند و این، نقش تعیین کننده ای را در تحلیل خود وضعیت به موقعیت اقتصادی و اجتماعی میدهد که زمینه را برای اینکه طبقه\* کارگر الگوی اقتصادی - اجتماعی خود را پیاده کند، فراهم کرده بود. اما در مقابل روسیه کاملاً دارای وضعیت بدوی نیمه فئودالی بود. اقتصاد روسیه، مشتمل بر اصلی اش اقتصاد دهقانی و تولید خرد پراکنده بوده و در زمینه سیاسی هم استبداد و تزار یستی بوده که رفع خود این موانع یکی از وظایف عاجل هر انقلابی بود که میخواست گام بعدی اش انقلاب سوسیالیستی باشد. شرایط اقتصادی و اجتماعی در اروپا و به ویژه آلمان مساعد بود، ولی از نظر سیاسی در آلمان و همینطور در اروپا سوسیال شوونیستها و جریانهای که از ما رگیمم رو برگردانده بودند نفوذ زیادی در بین طبقه\* کارگر داشتند ولی مقابلاً در روسیه کاملاً برعکس، بعلاو سیاستهای انقلابی حزب بلشویک یک موقعیت سیاسی بسیار مساعد وجود داشت. لنین توضیح میدهد که سیر خود ویژه امپریالیسم وضعیتی را پیش آورده بود که دوشیمه\* مجزای سوسیالیسم بطور همزمان زیرپوسته\* واحدا امپریالیسم شکل گرفته بودند. دوشیمه ای که هیچکدامش بدون آن یکی نمیتوانست معنی داشته باشد یا کاملاً باشد. نیمه آلمان با وضعیت

اقتصادی کاملاً مسا عدوآنهاش و نیمهٔ روسیه با وضعیت سیاسی کاملاً مسا عدی که در آن وجود داشت؛ بلشویک‌ها برای پایه دورنما و استراتژی انقلابی خود را تصویر می‌کرده‌اند. این استراتژی انقلاب برای بلشویک‌ها به این معنا بود که جنبش انقلابی می‌تواند در روسیه شکل گرفته و حتی پیروز شود، و به مفهوم عمومی‌تر خود این محرکی باشد برای پیروزی انقلاب در غرب و برای کمک به پرولتاریای غرب که آنها هم قدرت را بگیرند و مجدداً کمک پرولتاریای غرب برای اینکه پرولتاریای روس در وضعیت عقب مانده‌ای که به‌سبب مجبور نباشد تمام مراحل سرمایه‌داری دولتی و تمرکز سرمایه‌داری را که پیش شرط یا در واقع به قول لنین ایستگاه واحدی بوده که برای گذار به سوسیالیسم باید از آن گذشت، طی بکند. من اینجا چند نکته پایه‌ای را در رابطه با تدوین رئوس عمومی استراتژی انقلاب کارگری روسیه با توجه به بحث‌های مارکس و انگلس و بعداً لنین مختصراً اشاره می‌کنم. نکتهٔ اول، در پیشگفتار دومین چاپ مانیفست است در سال ۱۸۸۲ که مارکس و انگلس آنرا نوشته‌اند: "اگر انقلاب روسیه محرکی برای انقلاب کارگری در غرب باشد بطوریکه هر دو انقلاب مکمل یکدیگر شوند در این صورت "جماعت دهقان روسی"، یک شکل گرچه کاملاً تضعیف شده، مالکیت جمعی یا ستانی، می‌تواند مبدأ حرکت برای تکامل کمونیستی گردد." این زمانی بود که هنوز سرمایه‌داری مشابه یک سیستم اقتصادی در روسیه غالب نشده بود اما همان انقلاب در روسیه نتوانست آنطور فنجی بگیرد و هم‌اینکه سرمایه‌داری در روسیه رشد بیشتری پیدا کرد و انگلس این ساله را در "مؤخره بر مسائل اجتماعی روسیه در ۱۸۹۴" اینطور بررسی می‌کند و می‌گوید: "روسیه بدون گردها سرمایه‌داری کشیده شده است و باید تغییر و تحولات شوم سیستم سرمایه‌داری را متحمل شود اما انقلاب ضد فئودالی و ضد تزاری که در دستور روز است، نه تنها دهقانان را از انبساط و رفاهشان که "میر" آنها جهان را تشکیل می‌دهد بیرون کشیده و به صحنه بزرگی خواهد آورد جایی که آنها با دنیای خارج و همراه با آن با خود آشنا خواهند شد بلکه به جنبش کارگری غرب تحریک نوینی بخشیده و شرایط جدید مناسب‌تری برای مبارزه و تریغ پیروزی پرولتاریای صنعتی ایجاد خواهد کرد. پیروزی‌ای که بدون آن روسیه، کنونی نه از درون "جماعت" و نه از گذرگاه سرمایه‌داری قادر به انجام یک دگرگونی سوسیالیستی نخواهد بود." طبیعی است که بحث انگلس در مورد روسیه آن زمان و وضعیت انقلابی در روسیه است. بحث این است که در روسیه با وضعیت فعلی عقب مانده بودنش و حاکمیت تولید خرد، سوسیالیسم در یک رابطه تنگاتنگ و در انکاء به پیروزی انقلاب پرولتری در غرب ممکن می‌گردد. در تمامی دوره‌های قبل از انقلاب اکثر بحث و چشم انداز تداوم و پیشرفت انقلاب کارگری در روسیه از طرف لنین و حزب بلشویک هم بر اساس همین مواضع بود. تماماً بحث از این قرار بود که: انقلاب روسیه کمک به انقلاب کارگری در اروپا می‌کند. روسیه را تبدیل به سنگری برای پرولتاریای غرب می‌کند. مرکز انقلابی که اروپا را به آتش میکشد، انقلاب دمکراتیک روسیه را تبدیل به پیش‌درآمد انقلاب سوسیالیستی در اروپا می‌کند. پرولتاریای سوسیالیست اروپا با دور افکندن یوغ بورژوازی قرار است به کمک پرولتاریای روسیه

باید تا این دومی انقلاب سوسیالیستی خودش را به سرانجام برساند. تصور هرگونه وحدت منافع و اراده\* کارگران و دهقانان یعنی کارگران و بقول لنین آخرین طبقه\* سرمایه داری که تا پیروزی انقلاب دمکراتیک کاملاً ممکن و متصور است و زمینه\* عینسی دارد، برای دوره\* بعد یعنی برای دوره\* انقلاب سوسیالیستی یک تصور پوچی است و لنین آن را حرف مفت و پیاوه های پروسورهای بورژوا میدانند. در دوتاکتیک میگوید که: "زمانی سر میرسد که مبارزه علیه حکومت مطلقه\* روس بی پایان میرسد، دوران انقلاب دمکراتیک روسیه سپری میشود آنوقت دیگر حتی صحبت بر سر وحدت اراده\* پرولتاریا و دهقانان و درباره\* دیکتاتوری دمکراتیک و غیره مضحک خواهد بود. آنوقت دیگر پرولتاریا فقط باید به سوسیالیسم و به انقلاب خودش فکر کند." لنین تأکید میکند که در مرحله\* انقلاب سوسیالیستی دهقانان بمنابیه\* یک طبقه\* صاحب زمین در این مبارزه همان نقشش خیانتکارانه و بی ثباتی را بازی میکنند که بورژوازی اکنون در مبارزه برای دمکراتیسم بازی میکند. و این موضع وی مبتنی بر بحثهای مارکس و انگلس درباره\* خرده بورژوازی درمانیفست است. اما اگر در روسیه که دهقانان بخش اصلی جمعیت را تشکیل میدهند، این بخش اصلی در مقابل پرولتاریا قرار گیرد پس تضمین تداوم و پیشروی انقلاب چیست؟ در نظر بگیریم که این ساله برای روسیه\* دهقانی اهمیت تعیین کننده ای دارد، گرچه برای کشورهای اروپائی پیشرفته این ساله، ساله\* کاملاً کم اهمیتی باشد. پس انقلاب با چه نیروئی و با اتکاء به چه نیروئی میتواند پیش برود، در این زمان قطعاً لنین و بلشویک ها جز این باوری نداشته اند که توجهشان را به پرولتاریای غـرب معطوف کنند و معتقد بودند که پرولتاریای روسیه در این وضعیت متحد و نیروی ذخیره ای جز پرولتاریای غرب و جز پیروزی انقلاب سوسیالیستی در غرب نخواهد داشت. لنین حتی تأکید میکند که: "(گارانتهی کامل علیه رستوراسیون یا ترمیدور) بازگشت ضد انقلاب در روسیه بعد از یک انقلاب پیروز مندر روسیه تنها و تنها میتواند تحول سوسیالیستی در غرب باشد. تضمین دیگری وجود ندارد و نمیتواند وجود داشته باشد" (کلیات آثار، جلد ۱۰، صفحه ۲۲۲). بعد از پیروزی اکتبر هم این ایده در بینش لنین برجستگی خودش را حفظ میکند و مکان پیروزی انقلاب در غرب برای پیروزی نهائی کارگران روسیه نقش تعیین کننده ای دارد حتی تا اواخر حیات لنین این ساله در بینش لنین تعیین کننده است، که آیا میتوانیم قدرت را به شکل حفظ کنیم تا موقعی که پرولتاریای غرب پیروز میشود؟ و بصراحت میگوید اگر ما نتوانیم اینکار را بکنیم شکست سوسیالیسم در روسیه، شکست کارگران در روسیه احتمالش قطعاً بیشتر از پیروزی اش است. در بعد از انقلاب اکتبر حتی در مورد اینکه پیروزی سوسیالیسم بمفهوم یک نظام اقتصادی و اجتماعی در مقابل سرمایه داری در چه بعدی میسر است لنین هیچ مشکلی ندارد که بگوید طبیعی است که پیروزی قطعی سوسیالیسم در یک کشور غیر ممکن است. اما چرا با وجود این هیچ تردیدی برای بلشویکها و لنین وجود ندارد که دست به انقلاب بزنند؟ لنین میگوید: "بیش از همه\* سیاستها و کنفرانسیها مسائل زنده\* دست بکار شدن در یکی از کشورها مؤثر

است برای اینکه آتش انقلاب سوسیالیستی را در همه جا دامن بزند. این آتش تمام توده های زحمتکش را در سراسر دنیا شعله ور میکند. " (منتخب آثار، انگلیسی، صفحه ۶۲۷). طبیعی است که برای بلشویکها که معتقدند که انقلاب سوسیالیستی امری است که باید صورت بگیرد و دیر شده، این تصور که پیروزی نهائی سوسیالیسم در همه کشورها یا در کشورهای تعیین کننده سرمایه داری ممکن است، مانع این نمیشود که بلشویکها در همان روسیه یا هر گوشه دنیا قدرت را بگیرند برای آنکه به خود آن پروسه جهانی کمک بکنند. لنین در گزارش به کنگره، شوراها در ژانویه ۱۹۱۸ میگوید: "تاریخ نقش پرافتخار پیش قراول انقلاب بین المللی سوسیالیستی را به عهده ما طبقات زحمتکش استعمارشونده روسیه قرار داده ما اکنون به روشنی می بینیم که تکامل انقلاب روسیه بطور خواهد بود. روس شروع کرده، آلمانی و فرانسوی و انگلیسی به سرانجام خواهند رساند و سوسیالیسم پیروز خواهد شد." این بینش از یک طرف برپایه تحلیل مارکس و انگلس از خصلت جهانی سرمایه داری و خصلت جهانی مبارزه طبقه کارگر و در نتیجه انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر متکی است. چرا که اینکه مبارزه طبقه کارگر طبقه کارگر یک مبارزه جهانی است در واقع درس اولیه ما نیست است و طبیعی است که انقلاب سوسیالیستی، منظور شروع انقلاب سوسیالیستی نیست بلکه تحقق سوسیالیسم به مثابه یک نظامی در مقابل سرمایه داری، فقط میتواند یک امر جهانی باشد. بر اساس این تحلیل مارکس و انگلس تصور ایجاد جزیره یا جزایر سوسیالیستی را در اقیانوس سرمایه داری درست همان قدر بی پایه میدانند که تصور ایجاد کارخانه های سوسیالیستی در انگلستان را که از طرف سوسیالیست های تخیلی مطرح میشود. اگر میشد آنجا مو، سات سوسیالیستی ایجاد کرد در این دوره و با این ارتباطاتی که دنیای سرمایه داری به هم دارد ایجاد این یا آن جزیره سوسیالیستی هم در سطح دنیا ممکن خواهد بود. به همین دلیل است که انگلس در کتاب اصول کمونیسم صریح و روشن به این سؤال که آیا انقلاب پرولتری میتواند در یک کشور تنها پدید آید یا نه پاسخ قطعی مختصر و مفید میدهد که نه این یک انقلاب جهانی است و پیروزی اش هم یک امر جهانی است. یا وقتی که لنین در ۱۹۱۸ میگوید پیروزی قطعی سوسیالیسم در یک کشور غیر ممکن است یا بخارین و پرایزینسکی در الفبای کمونیسم میگویند که انقلاب کمونیستی فقط بعنوان انقلاب جهانی پیروز میشود، چنین نگرشی بر اساس تحلیل مارکس و خود لنین از سرمایه داری به مثابه یک سیستم جهانی و از مبارزه طبقه کارگر به مثابه یک مبارزه انترناسیونالیستی قرار دارد. خاصیت انترناسیونالیستی حزب بلشویک در مقطعی که مورد نظر است بر اساس همین دیدگاه است که از پیروزی رایگان امر جهانی میدانند، مبارزه طبقه کارگر را یک مبارزه جهانی میدانند. خودش را یک گردان واقعی از این ارتش میدانند. پیروزی این ارتش هم برای یک مفهوم مشخصی دارد و در پیروزی یک جزیره کوچک فتح سنگری را می بیند در خدمت پیشبرد مبارزه و پیروزی نهائی. ولی این تصور را ندارد که این پیروزی امر تفکیک پذیری است. علاوه بر این همانطور که گفتم لنین در جزوه ای درباره مالیات جنسی مینویسد که "رشدنا موزون سرمایه داری در عصر امپریالیسم

اما مکان پیروزی انقلاب پرولتری را در اولین مراحل خود در کشورهای مختلف فراهم میآورد. اما همین شرایط متنوع و عدم تطابق رشد اقتصادی و سیاسی در کشورهای مختلف شرایطی را بوجود میآورد که پیروزی نهائی سوسیالیسم را به نتیجه همکاری انقلابی پرولتاریا در همه کشورها موکول میکند. " همانطور که گفتیم در ادامه این بحث است که لنین اشاره میکند که سیر خود ویژه تاریخ دوجز مجزای سوسیالیسم را در ۱۹۱۸ در آلمان و روسیه ایجاد کرده است. و به همین علت هم جایگاه پیروزی انقلاب و پرولتاریای غرب در استراتژی بلشویک ها نقش تعیین کننده ای دارد. در تمام مراحل اولیه انقلاب بحث بر سر اینست که به گرفتن قدرت به پرولتاریا در کشورهای دیگر کمک کنیم تا آنها مبارزه شان را به پیروزی برسانند و متقابلاً آنها به ما در ساختن سوسیالیسم کمک خواهند کرد. اما در کنار این جزء از استراتژی بلشویک ها، مسأله دیگر دیکتاتوری پرولتاریا و ضرورت آن و حرکت در جهت آن میباشد. دیکتاتوری پرولتاریا چیزی است که مطلقاً تعریف شده و بعنوان یک مکانیزم مشخص در اینجا مورد بحث است و علی الخصوص در دوره حاکمیت رویزیونیسم و استالینیسم بنظر من این ایده مطلقاً از محتوای طبقاتی و مارکستی تهی شده است. برای لنین و بلشویک ها بدیهی بود که حکومت کارگری و پیروزی سوسیالیسم فقط با استفرار دیکتاتوری پرولتاریا میسر است، یعنی تنها مکانیزم دولتی که پرولتاریا را قادر میکند تا دولتی را تشکیل دهد که برخلاف دولتهای سابق که گرایش به تحکیم دارند، گرایش به نابودی داشته باشد. تا کید عمده من بر آن مکانیزمهاست که نقش تعیین کننده ای در تعریف دیکتاتوری پرولتاریا داشتند. مکانیزمی که مارکس میگوید " این آن مکانیزمی است که رهائی اقتصادی کار را میسر میسازد. " و از طرف دیگر مارکس و انگلس حتی از طرف لنین کاملاً توضیح داده شده بود. هم در جمع بندی تجارب و درسهای کمون پارسی و کتاب جنگ داخلی در فرانسه از طرف انگلس و هم در دولت و انقلاب و جزوه طرح دولت و انقلاب از طرف لنین این مکانیسمها دقیقاً تعریف شده بودند و من میخواهم نشان بدهم که بعداً که حزب بلشویک بجای مکانیزم دیکتاتوری پرولتاریا به کمیونیتهای تفتیش، به بازرسی های کارگری - دهقانی، به کمیتهای خلق برای نظارت بر دولت و این چیزها روی میآورد به چیزی جز مرهم های فرمیستی در مقابل مکانیسم دیکتاتوری پرولتاریا متوسل نمیشود.

اما ببینیم که بعد از اکتبر در رابطه با این دو مسأله تعیین کننده در روسیه چه پیش آمد؟ سعی میکنم به روش مسائل پردازم. مقدمات باید اشاره کنم که تا ۱۹۲۱ بطور کلی خط اصلی این است که: انقلاب جهانی در دستور روز است، که پیروزی سوسیالیسم فقط در اتحاد جهانی و در گرو قدرت گرفتن پرولتاریای کشورهای غربی است و بنا بر این وظیفه دیکتاتوری و حکومت روسیه این است که تا آن موقع قدرت را حفظ کنند و به مبارزه انقلابی در سطح دنیا کمک بکنند. اما در دوره نپ و علی الخصوص بعد از نپ انقلاب جهانی با چشم اندازی محتمل اما نه فوری تصویر میشود. اینجا عنصر جنبش

انقلابی-دمکراتیک و حفظ حکومت شوروی بحثا به عوامل جدیدی در کنار عنصر تعیین کننده انقلاب پرولتری در غرب ظاهر میشوند. مطمئناً در مباحث لنین و بلشویک ها بحثهای دیگری هم هست که گاهی این استنباط را بدست میدهد که با دهقانان باید سوسیالیسم را ساخت ولی هنوز خط تعیین کننده و بحث اصلی لنین این است که برای رسیدن به سوسیالیسم دهها سال کار در روسیه لازم است تا تولید خرد به تولیدی بزرگ یعنی تولیدی که شرط مادی تحقق سوسیالیسم است، تبدیل شود. به این ترتیب سیاست نپ هم جای خودش را در این بحث پیدا میکند. اما بعد از مرگ لنین و مشخصاً از مقطع ۱۹۲۵ جدلهای درون حزب بالاخره به اینجا منتهی میشود که پیروزی نهائی سوسیالیسم در روسیه ممکن است و اصلاً نظام اقتصادی موجود عین سوسیالیسم است و سرمایه داری نا میدن آن به معنای شکست طلبی و نوعی عقب نشینی در مقابل بورژوازی است و نتیجه اینکه حفظ این ساختمان سوسیالیسم عنصر تعیین کننده در پیشروی مبارزه جهانی طبقه کارگر است. از این زمان است که این سیاست مبنای پراشیک حزب بلشویک و کمینترن قرار میگیرد که تمامی جنبشها، تمامی جنبش کارگری، بخشهای مختلف جنبش کارگری در دنیا با پدیده معالجه ساختمان سوسیالیسم در شوروی باشند.

نگاهی به سیاست حزب بلشویک و کمینترن در رابطه با جنبشهای انقلابی نشان میدهد که در مقاطعی برخی اشتباهات جدی و در مقاطعی دیگر انحرافات تعیین کننده ای تاثیرات عمیقی بر روی این سیاست گذاشته است؛ و مانع شده که این جنبشها حتی همان جهت پیروزمندی را که میتوانند طی بکنند درست مثل جهتی که خود بلشویک ها و مبارزه سوسیالیستی در شوروی طی کرده بود، طی بکنند. بیشتر از هر جای دیگری در آلمان اتصال پیروزی انقلاب میرفت. زیگزاگها و اشتباهات کمینترن و حزب کمونیست وابسته به کمینترن در آلمان باعث میشود که آنجائی که باید دست به عمل بزنند، دست به عمل نمیزنند، و آنجائی که باید دست به عمل زنند آکسیون های چپ روانه برپا میکنند و تحلیل مستند تاریخ آن دوره نشان میدهد که اعضای حزب در اشتباهات از یک رقم مستند ۳۰۰،۰۰۰ نفری به یک دهم تنزل پیدا میکنند. دوره های بحرانی که در آلمان پیش میآید در مقاطعی درجه ای از وحدت را با پرولتاریای سوسیالیست و نه الزاماً رهبران سوسیالیست ایجاد میکند. با سیاست "چپ" اینها وحدت را نقض میکنند. وحدتی که از درون توده های کارگر طلب میشده و در مقطع دیگری کاملاً به سمت جذب شدن و انحلال در تشکلهای وابسته به سوسیال دمکراسی و در سطح بالایش میروند.

هرچند که ممکن است انقلاب پرولتری در آلمان یا مثلاً در فرانسه در دوره مورد بحث ما پیروز نمیشد ولی میتوانست در وضعیت بسیار بسیار بهتری باشد از آن چیزی که واقعاً شکست مفتضحانه میتوان آثر آنرا مید و اصولاً اعتبار و حیثیت کمونیستها را از بین برد. در کنار اینها علاوه بر اشتباهات، انحرافات تعیین کننده ای هم بوده است. همه ما در اشکال جنبشی اش نسبت به انحرافات که در رابطه با جنبش کمونیستی در خود ایران در کشورهای مستعمره ای مثل ایران، هند، ترکیه و چین وجود داشته آشنائی داریم. در

این دوره کاملاً از میانی لنینی مبنی بر اینکه بورژوازی در این کشورها دیگر نمیتواند نقش انقلابی داشته باشد، عقب نشینی میشود و دوباره احزاب کمونیست به وحدت و همکاری و عملاً به زیر نفوذ رفتن جریانات بورژوازی بومی ملی ترغیب میشوند. مثلاً در ترکیه، آتا تورک اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست را دستگیر و محاکمه و عسدهای را اعدام میکند. و در حالی که در کمینترن نسبت به یک اعتصاب کارگری در فلان جای دنیا بیانیه صادر میشود، در جلسه ای که نسبت به این قضیه برگزار میکنند نسبت به اعدام کمونیستهای ترکیه و سرکوب جنبش کارگری و کمونیستی در ترکیه یک سکوت محض میشود. صرفاً به این علت که آتا تورک گرایشاتی برای همکاری با حکومت شوروی دارد. در ایران هم دقیقاً همین بوده، در مقطعی ما می بینیم که کمونیستها یک دفعه به انحراف افتادند و درگامیها اینطور میگفت که کمونیستهای ایران اشتباه کردند و رفتند پشت رضا شاه. اما تحلیل دقیقتر قضا یا نشان میدهد که کمونیستهای واقعی ایران مخالف این سیاست بودند و از همان اول هم رضا شاه را عامل امپریالیسم انگلیس میدانستند. مشخصاً سلطانزاده در مقابل نظرات حزب کمونیست روسیه معتقد بوده که از همان ابتدای کودتای رضا خانی یک کودتای امپریالیستی است و شایسته هیچگونه پشتیبانی از طرف جنبش کارگری نیست. اما با اعمال نفوذ و اعمال انوریته چه معنوی و چه تشکیلاتی کمونیستهای ایران ملزم میشوند که از سیاست تعیین شده از جانب کمینترن پیروی بکنند و میدانیم که در آن مقاطع ضربه زیادی به جنبش کارگری در ایران وارد آمد. من اصلاً مدعی نیستم که جنبش کارگری در ایران در آن مقطع نمیتوانست پیروز بشود. اما طبعاً میتوانست که قویتر از آن باشد، میتوانست آن توهمات را نداشته باشد، میتوانست در صورت شکست هم در مرحله وضعیت بهتری قرار گیرد. چون هر نوع شکستی برای طبقه کارگر مذلت بیشتر و پراکندگی بیشتر و ناآگاهی بیشتر و جهالت بیشتر همراه نمیاورد. شکست هایی که در این دوره تحت تاثیر کمینترن به جنبش کارگری وارد میشود این ویژگی را دارند که عموماً پشت سر خودشان یک یاس، ناامیدی، بی تجربگی و ناتوانی در جمع بندی از اشتباهات را بجا میگذارند.

اما بنظر من مهمتر از همه، اشتباهات و انحرافات بود که کمینترن در چین مرتکب شد. در چین علیرغم نظرات قاطع کمیته مرکزی حزب کمونیست چین مبنی بر اینکه چیان کای چک و کومین تانگ جریان ضد انقلابی بورژوازی هستند که توانایی و ظرفیت اتحاد با طبقه کارگر را ندارند و آنچه برای شان اهمیت دارد سرکوب جنبش کارگری است تا مبارزه ضد امپریالیستی، کمینترن حتی با بکارگیری ابزار تشکیلاتی کمیته مرکزی را عوض میکند، کمیته مرکزی جدیدی تعیین میکند و سازش با کومین تانگ را به آن تحمیل میکند و رئیس کومین تانگ را به عضویت افتخاری کمیته اجرائی کمینترن درمیاورد. درست همان زمانی که این رئیس کومین تانگ در بند و بست با امپریالیستها برای سرکوب و قتل عام کمونیستها و علی الخصوص کارگران چین و کارگران کمونیست چین است. شکستی که تحت تاثیر این وضعیت در چین حاصل میشود و قتل عامی که از

طبقه، کارگر را می‌افتد طوری است که هیچوقت دیگر جریان کمونیستی کارگری در چین نمیتواند در مقابل جریان دهقان در حزب کمونیست چین کمر راست کند. طبقه، کارگر در مراکز مهم از جمله در شانگهای مورد حمله قرار میگیرد. کمونیست‌ها دستگیر میشوند، احزابشان غیرقانونی میشود، اعدام میشوند و تشکیلاتشان از بین میرود و فقط جریاناتی که در کوهستانها و در مناطق روستایی بوده‌اند میتوانند خودشان را حفظ کنند و در مقابل سیاست کمینترن با یک سیاست نسبتاً مستقلی در سطح بینش و توانایی آن زمان خودشان پیش بروند و حتی جریانات کارگری را کاملاً تابع خودشان بکنند.

در فرانسه و انگلیس هم در مراحل بعدی کمینترن و حزب بلشویک علی‌رغم نیات اولیه به یک ابزار رومانی در مقابل پیشروی مبارزه، طبقه، کارگر تبدیل میشود و این مبارزات بیشتر شکست می‌خورد و بیشتر تاثیرات منفی می‌گیرد. البته این متعلق به دوره، قبل از آن است که حفظ حکومت شوروی عنصر تعیین‌کننده، روند انقلاب جهانی بشود و تمام مصالح جنبش کارگری در خدمت آن باشد. در واقع در مقطع بعدی سیاستهای حزب کمونیستی تحت رهبری استالین، مطلقاً و با هیچ توجیهی قابل پذیرش نیست. از جمله سازش با بورژوازی انگلیس و با اتحادیه‌های انگلیس درست در مقاطع تعیین‌کننده‌ای که جنبش کارگری آنجا اوج می‌گیرد در ۱۹۲۶، سازش با جریانات دیگر بورژوازی و مشخصاً با پمال نمودن منافع جنبش کارگری در مقابل گرفتن امتیازاتی برای تحکیم و رشد اقتصاد شوروی. طبیعی است که من نمیخواهم صرفاً جنبه، منفی روندها را عمده‌کنم و تاثیرات مثبت و عمیق جهانی پیروزی بلشویک‌ها را نادیده بگیرم. آن تاثیر، تاثيری بود که با ید می‌گذاشت. برخلاف نظر حزب کمونیست بین‌الملل، در سطح جهانی زمینه بسیار مساعدی پیش آمده بود و با اتوریته و نفوذ معنوی که بلشویک‌ها بدست آورده بودند با اتخاذ سیاستهای صحیح امکان تغییر در مسیر اوضاع وجود داشت. واقعا این محتمل بود که سه پرولتاریای روسیه تنها نماند. این امر اجتناب‌ناپذیر نبود که روسیه فقط تنها کشوری باشد که طبقه، کارگر در قدرت بوده و نه با پتانسیل مجبور باشد که به سرمایه‌داری تمکین کند. مجموعه، اشتباهات در عرصه، بین‌المللی و داخلی آنها را در وضعیتی قرار داد که عملاً دست بخودکشی زدند.

اما حالا بپردازیم به مساله، دوم یعنی مساله، دیکتاتوری پرولتاریا : دیکتاتوری پرولتاریا یا مساله، دولت بقول لنین جوهر تئوری مارکسیسم را تشکیل میداد؛ چیزی که از زوایای مختلف در وهله، اول در آثار مارکس و انگلس درباره، جنگ داخلی در فرانسه و جمع‌بندی تجارب کمون و متعاقباً در دولت و انقلاب مورد بحث قرار گرفته بود. اهمیت این مکانیسم کمونی یا مکانیسم دیکتاتوری پرولتاریا به اندازه‌ای است که مارکس و انگلس در برنوجمع‌بندی تجارب کمون در مانیفست کمونیست تغییراتی میدهند، و بقول مارکس مانیفست را غنا می‌بخشند. مارکس معتقد بود که کمون آن شکل سیاسی است که رهاشی اقتصادی کار را ممکن و میسر میکند و طبیعی است که اینجا منظور مارکس از شکل خاص صرفاً نه شکل بیرونی یعنی شکل کمونی یا شکل شورائی، بلکه

دقیقا مکانیسم و کارکرد سیاسی است که کمون بوجود آورد.

برای طرح پایه‌های بحث برسر دیکتاتوری پرولتاریا نقل قولی را که لنین از جزوهٔ مقدمهٔ بر جنگ داخلی در دولت و انقلاب می‌آورد، نقل میکنم. قصد من فقط تا کپی روی جنبه‌های خاصی است که در روسیه کاملاً نفی شده هیچ موقع به سمتش نرفتند. "آن قدرت ستمگرانهٔ حکومت متمرکز پیشین یعنی ارتش، پلیس سیاسی، بوروکراسی که تا پلئون در ۱۷۹۸ ایجاد کرده بود و از آن به بعد هر دولت تازه‌ای آن را بعنوان ابزار مطلوبی به ارث میبرد و علیه مخالفین خود از آن استفاده میکرد، قدرتی بود که می‌بایست همانگونه که در پاریس سقوط کرد در همه جای فرانسه سقوط کند. از همان آغاز کار بر کمون لازم آمد تصدیق کند که طبقهٔ کارگر پس از رسیدن به سیاست دیگر نمیتواند با ماشین دولتی کهنه امور را اداره کند و طبقهٔ کارگر برای اینکه سیادت تازه به کف آورده، خود را مجدداً از دست ندهد باید از یکطرف تمام ماشین کهنهٔ ستمگری را که تا این زمان علیه وی بکار میرفته است از میان بردارد و از سوی دیگر وضع خود را در برابر وکلای خودی و مستخدمین دولتی خودی تا مین کند. بدین نحو که همهٔ آنها را بدون استثنا در هر زمانی قابل تعویض بدانند."

این نکتهٔ بسیار مهمی است که حتی مارکس و انگلس از قبل پیش‌بینی میکنند که طبقهٔ کارگر خودش را باید در مقابل دولت خودی تا مین بکند. بنا به تعریف دولت نهادی است و دارای مکانیزمی است که مدام گرایش به این دارد که بالای جامعه قرار بگیرد. بنه ارگان ستمگری و حکومت بر انتخاب کنندگانش تبدیل بشود. کمون مکانیزمی را کشف کرد که پرولتاریا را قادر میکند که از تبدیل نمایندگان و مستخدمین خودی به یک دولت معمول بورژوازی جلوگیری کند. تا بود کردن دولت کهنه تنها یکی از شرایط است. اگر شما یک دولتی با همان مکانیزم سابق دوباره سر جایش بگذارید، دولت کهنه زنده میشود. اهمیت برقراری مکانیزم جدید درست به اندازهٔ خود نابودی دولت کهنه است.

انگلس در ادامهٔ بحث خود تا کید میکند که "نه تنها در رژیم سلطنت بلکه در جمهوری دمکراتیک نیز دولت همچنان دولت باقی میماند. یعنی علامت مشخصهٔ اساسی خود را که عبارتست از تبدیل ماحیان مشاغل یعنی خادمین جامعه و ارگانهای آن به سروران جامعه حفظ میکند" (نقل از دولت و انقلاب). باز انگلس ادامه میدهد: "علیه این تبدیل دولت و ارگانهای دولت از خادمین جامعه به سروران جامعه که برای هر دولتی که تا کنون وجود داشته ناگزیر بوده است کمون دوشیوهٔ بدون اشتباه بکار میرد. نخست اینکه برای تمام مشاغل اداری، قضائی، فرهنگی و ملی کسانی را تعیین می نمود که از طریق انتخابات همگانی برگزیده شده بودند و ضمانت حقی را معمول نمود که بموجب آن این منتخبین در هر زمانی بنا بر تصمیم انتخاب کنندگان باز خوانده شوند. دوم اینکه به همهٔ ماحیان مشاغل اعم از خرد و بزرگ فقط حقوقی میداد که دیگر کارگران دریافت میداشتند. بطور کلی حداکثر حقوقی که کمون می پرداخت ۶۰۰ فرانک بود. بدین طریق حتی اگر اعتبارنامه‌های امپراتیف نمایندگان موسسات انتخابی را هم که کمون علاوه بر اقدامات فوق معمول

نموده بود در نظر نگیریم با زمان معطینی در راه مقام پرستی و جاه طلبی ایجاد شده بود. ( دولت و انقلاب صفحه ۵۴۴ ). بهر جهت این، آن مکانیزمی است که مارکس میگوید شکل کمونی با آخره شکل رهاشی اقتصادی کار را کشف کرده و بدون این و قبل از این اصلاً تئوری مارکسیسم این نوعی را داشت که این شکل مشخص را نداشت و مارکس هم بدست بدنبال آن نرفته بود که یک نظریه پردازی پیش از موقع بکند. مارکس رئوس اساسی یا خاصیت های اساسی حکومت کارگری را که ۱ - طبقه کارگر را بشکل طبقه حاکم با زمان بدهد و ۲ - دموکراسی را بکف بیاورد را مشخص کرده بود و بعد کمون آن شکل مشخص آن مکانیزمی را بوجود آورد که بتواند برای این دو پایه متحقق بشود. فرم کمونی همانطور که بعداً مارکس توضیح میدهد نه یک فرم محلی بلکه یک فرم سراسری است. سیستم شورائی هم مانند سیستم کمونی همان مکانیزم و کارکرد را دارد. یعنی اینگونه، در مقابل پارلمان، در مقابل انتخابات بورژواشی، در مقابل مجلس موسان و... کمون و شوراها آن امکانی را فراهم میکنند که طبقه کارگر به شکل طبقه حاکم متشکل بشود، از پاشین تا بالاترین مقام حکومتی در جامعه یعنی قوه مقننه و مجریه سراسری. از طرفی دیگر با انتخابی بودن و حق عزل هرکسی که انتخاب میشود از طرف آن کسانی که انتخابش کرده اند، این امکان را فراهم میآورد که دموکراسی یعنی حکومت اکثریت توده کارگر و دیکتاتوری آن توده اعمال بشود. در اینجا باید بگویم که حق انفصال و انتخاب یک حق دموکراتیک نیست، اگر این حق از طبقه کارگر گرفته شود دیگر طبقه نمیتواند به مفهوم توده ای دیکتاتوری اش را اعمال کند. بنابراین میخواهم بگویم که بحث دیکتاتوری پرولتاریا یا دفاع از انتخابات و حق انفصال هم دوش بحث انحلال مجلس موسان و انتقادات لیبرالی یا دموکراتیک به مفهوم دمکرات منشانه به بلشویکها و حکومت کارگری نیست.

بلشویکها بعد از انقلاب اکتبر جهتی را در پیش گرفتند که امکان اعمال دیکتاتوری را از طبقه کارگر سلب میکرد. بعدها لنین خیلی تلاش میکند که با اشکال گوناگون مکانیزمی را پیدا بکند که دولت را از آن چیزی که شده یعنی دولت تزاری که بوجود آمده دوباره تبدیل بکند به دولت کارگری و حتی طرح میکند که شوراها یکبار دیگر باید پسند این دولت را خراب بکنند. بنا به عقیده لنین و هم بوخارین پینه بسته ترین دستها، شریف ترین کارگراها، زحمتکش ترین کارگران، زحمتکش ترین بخش طبقه کارگر هیچ تضمینی ندارد که اگر برود آن بالا و حکومت بکند تبدیل به طبقه جدیدی نشود. اصلاً انتقاد به این نیست که بلشویکها و حکومت شوراها در روسیه دستگاها ای دولتی کهنه را از بین نبردند، بنظر من تا حدود زیادی از بین بردند، وزیرایشان را گرفتند، بازداشت و محاکمه کردند، تبعید کردند، فرض من بر این است که دستگاه دولتی را اصلاً از بین بردند و خود لنین نیز در بحثهای انتقادی میگوید که "دستگاههای را که یکبار خرابش کردیم" و نمیگوید دستگاههای را که تصرف کردیم، ولی با این حال دولت جدید را در یک ارزیابی انتقادی دولتی شبه دولت تزاری مینامد. اضافه میکند یکبار دیگر هم

با بداین دولت را همانطور که در ۱۹۱۷ خراب کردیم خرابش بکنیم. هر چند ممکن است در بعضی جاها هم از بین نبرده باشند. در هر حال نکته اصلی اینست که وقتی این مکانیسم بوجود نیامد و جاری نشد و سایر اوضاع درجهتی نبود که چنین بشود، عملاً در زندگی اجتماعی این امکان باقی ماند که کسانی که میروند بالا دوباره تبدیل بشوند به دولتی مثل دولت تزاری.

در روسیه بعد از ۱۹۱۷ بلشویک ها هیچوقت به مفهوم واقعی به سمت جاری کردن این مکانیزم در زندگی اجتماعی و سیاسی کشور نرفتند. بلشویک ها نه تنها در دوره جنگ داخلی که میشود پذیرفت و گفت محدودیت هایی در اعمال این مکانیزم میتوانست وجود داشته باشد (که بنظر من در خود این مسأله جای سوال است که توده کارگری که از بلشویکها پشتیبانی کرده و در بین همه احزاب بلشویکها را مورد حمایت خود قرار میدهد، چگونه اینکه او در حیات سیاسی و اجتماعی جامعه دخالت بیشتری داشته باشد میتواند حکومت بلشویک ها را تضعیف کند یا این برای من زیر سوال است) بلکه بعدها نیز به سمت جاری کردن این مکانیزم نرفتند. اگر تا قبل از سالهای ۱۹۲۰ شوراهای جمع میشوند و تصمیماتی میگیرند، اعتراضاتی میکنند، از آن موقع به بعد شوراهای بهارگانهای کاملاً فرمال، بی خاصیت که نقشی ندارند و هیچ تاثیری در زندگی سیاسی و اجتماعی ندارند، تبدیل میشوند. ارگانهای که فقط تا شید کنند\* تصمیماتی هستند که گرفته میشود، ارگانهای که به تدریج تمام قدرت را بدست کمیته های اجرایی میسپارند و حتی در کمیته اجرایی هم تمام قدرت بدست یک نفر یا دو نفر یا یک جمع کوچکتر سپرده میشود و وظیفه اینها هم واقعی که جمع میشوند این است که تا شید کنند که آن تصمیماتی که گرفته اید و به اطلاع میدهید درست است. بنابراین در روسیه چه تا دوره ای که جنگ داخلی هست و چه علی الخصوص بعد از دوره جنگ داخلی مکانیزم شورایی در حیات اقتصادی و حیات سیاسی و اجتماعی کشور رایج نمیشود و شوراهای در کنار دولت کنگره های دارند، در دوره اول جدی ترند، نقش بیشتری دارند ولی رفته رفته اهمیت و مکان اینها بیشتر محدود میشود به اینکه به زندگی اقتصادی، به سروامان دادن تولید و کار بیشتر، و کمتر به مسائل سیاسی بپردازند.

این واقعیتی است که اختلافات بسیار زیادی را در حزب بلشویک و در جریانات گوناگونی که در حزب بلشویک در این رابطه بحث و نظر داشته اند از من میزند. و من اینجا به مواضع کمونیسم چپ و کمونیستهای چپ که نقش تعیین کننده ای نداشته و اصولاً سیاست نادرستی را در مقابل سیاست کلا درست لنین و بلشویکها نمایندگی میکردند، نمی پردازم. چیزی که آنها مطرح میکردند اگر پذیرفته میشد، فقط ممکن بود شکست پرولتاریا زودتر بشود، و هرگز این زمینه اساسی را که در روسیه دیکتاتوری پرولتاریا باید متحقق بشود مطرح نکردند. تا حدودی این مسئله ولی نه در کلیت آن از طرف اپوزیسیون کارگری مطرح میشود. آنها در زمینه های خاصی از قبیل اینکه به شکل های توده ای، آزادی فعالیت سیاسی و دخالت توده ای امکان رشد و گسترش بیشتری داده شود، مطرح میکنند. پاره ای از اختلافات بنوعی با مسأله دیکتاتوری پرولتاریا پیوند میخورند که من اینجا اشاره میکنم. اختلاف نظرات در مورد هدایت فردی بنگاهها بحث های بسیار حادی را بین بلشویکها

یعنی لنین و تروتسکی از یکطرف و اپوزیسیون از طرف دیگر دامن زد. اپوزیسیون مشخصاً نظرات خود را چنین فرموله میکرد: سیستمی که شما میگوئید جز به سرمایه‌داری دولتی به هیچ چیزی منتهی نمیشود. مثلاً اوزنسکی در مقابل بحث لنین میگوید که سیستمی که شما میگوئید، سیستم هدایت فردی و تک‌مدیری که در مقابل هدایت جمعی میگذارد. با این توضیح که تودهٔ پرولتاراکنون امکان تحقق آن چیزی که ما میخواهیم ندارد و منحصراً باید این کار را بکنند. وقتی پرولتاریا نتواند در این سیستم نقش خود را ایفا کند، نهایتاً و عملاً یک سرمایه‌داری دولتی از درون این روند بیرون میآید. علاوه بر این دیدگاه‌های مختلفی در مورد نقش تشکیل‌های توده‌ای کارگری و رابطه آنها با دولت وجود دارد که باز جلوهای از بحث دیکتاتوری پرولتاریا و مکانیزم‌های دیکتاتوری پرولتاریا است. اپوزیسیون از آزادی عمل بیشتر شکل‌های کارگری و توده‌ای در مقابل ارگانهای رسمی دولتی دفاع میکند، در مقابل خط غالب از اینکها اینها باید تابع تنظیمات دولت باشند و کمتر دخالت در کل حیات بنگاهها بکنند و بیشتر به سروسامان دادن به کار و امور مربوط به آن بپردازند حمایت میکند. زمانیکه اساس آن مکانیزم دیکتاتوری پرولتاریا وجود نیا مده بود عوارضی به بار میآورد که هم از طرف اپوزیسیون و هم در نوشته‌های متعدد لنین مورد بحث قرار میگیرند و بنظر من هر دو طرف به عوارض یک مقالهٔ اساسی پرداخته و از آن فراتر نمیروند. لنین در نوشته‌های متعددی و بویژه در آخرین نوشته‌هایش از جمله در مقالهٔ "بهبتر است کمتری بهتر باشد" توضیح میدهد که: "دولت ما اگر نخواهیم بگوئیم وضعش چندان آواراست باید بگوئیم که رقت‌بار است". میگوید "تمامی اقداماتی که طی این پنج سال ما برای بهبود سروسامان دادن با اصلاح این دولت بکار بردیم، نه تنها بی‌فایده، نه تنها بی‌ثمر بلکه مضر بوده‌اند." (نقل به معنی). چرا؟ اما روشواهد نشان میدهند که تمام مکانیزمهای جاری درست جریان غالب و مشخصاً درست دفتر تشکیلات که زیر نظر استالین بود، به ابزاری برای تبعید و برای از پست انداختن اپوزیسیون و برای تصفیه آنها از حزب تبدیل میشود و به همین علت در ۱۹۲۳ لنین میگوید تمامی اقداماتی که ما طی این مدت برای بهبود سروسامان دادن به وضع دولت و حکومت در روسیه بکار بردیم مضر بوده است. با وجود اینک لنین دستگاه موجود را شایسته یکبار دیگر نابود کردن میدانده و ابایی از بکار بردن صفت تزاری برای آن ندارد، بازمکانیزم دیکتاتوری پرولتاریا را مورد بحث قرار نمیدهد. اپوزیسیون هم انتقاداتی تندتر از این به دولت و به دستگاه دولتی ندارند و به سرمایه‌داری، بوروکراتیک و... متهم‌اش میکنند و راه‌حلهایی که میدهند ابداع یک نوع اختیارات بیشتر، تفویض بکنوع اختیارات بیشتر به تشکیلهای توده‌ای در مقابل ارگانهای دولتی است. طبعاً اینها راه حل قضیه نبودند.

برای درک پایه‌ای این مکانیزم سیاسی حال به وضعیت اقتصادی روسیه آن موقع می‌پردازم. در مقطع مورد بحث ما تحلیل لنین این است که وضعیت اقتصادی در روسیه

ترکیبی است از اشکال گوناگون ماقبل سرمایه‌داری، سرمایه‌داری خرد و سرمایه‌داری دولتی. بعلاوه اشاره میکند به اقتصاد سوسیالیستی که هیچ جای این مسأله را توضیح نمیدهد. هر چند بعداً میگوید که این در روسیه بسیار نا دروگمیا با است. او میگوید عنصر تعیین کننده، مشخصهٔ این حیات اقتصادی، تولید خرد و اقتصاد سرمایه‌داری خرد است و اضافه میکند که تمامی مجاهدت ما برایین بود که این سرمایه‌داری را که رشدش اجتناب ناپذیر است و این سرمایه‌داری را که خواه ناخواه با هیچ نیروی نمیشود جلوگیری را گرفت و نه مجازیم که جلوگیری را بگیریم، به سمت سرمایه‌داری دولتی کانالیزه کنیم. بعینست لنین این است که با نپ رشد سرمایه‌داری در روسیه احتیاب ناپذیر است. و یک درجه آزادی عمل دادن به این تولید خرد به سرمایه‌داری آزاد منتهی میشود که تمامی هدف ما با بد این باشد آنرا به سرمایه‌داری دولتی نظیر مدل آلمان کانالیزه کنیم و لنین آنرا پیش شرط رفتن به سوسیالیسم میداند. او میگوید کمونیستهای ما، آن کمونیستهای که خیلی انتزاعی و ذهنی فکر میکنند، سوسیالیسم را در مقابل سرمایه‌داری دولتی میگذارند. "در حالیکه آن دو چیزی که در حال حاضر بطور واقعی در روسیه مقابل هم اند سوسیالیسم و سرمایه‌داری دولتی نیست، بلکه تولید خرد در مقابل سرمایه‌داری دولتی است. و آن کمی که در مقابل سرمایه‌داری دولتی امروز از اقتصاد سوسیالیستی صحبت میکند بی آنکه بدانند اقتصاد چیست و چطور میتواند ساخته شود عملاً از سرمایه‌داری پراکنده و خرد در مقابل سرمایه‌داری دولتی دفاع میکند." (نقل به معنی از "دربارهٔ مالیات جنسی"، منتخب آثار فارسی، صفحه ۸۵۵). بنا بر این خط مشی حزب اینطور فرموله میشود. در این دوره رشد سرمایه‌داری، کانالیزه کردن سرمایه‌داری به سمت سرمایه‌داری دولتی خودش پیش شرط هر نوع تحول سوسیالیستی سراسری در روسیه است؛ لنین حتی بحث میکند، میگوید که این روندی که من دارم تصویر میکنم حتی مراحل اولیه اش به دهها سال کار احتیاج دارد تا بشود صحبت از آن تحول سوسیالیستی بنیادی در اقتصاد روسیه کرد. مگر اینکه انقلاب کارگری در آلمان، اروپا و در غرب پیروز شود. اگر انقلاب کارگری آنجا پیروز نشود، خود ساختن این مقدماتی که شرط گذار به ست سوسیالیسم است، دهها، حداقل ده سال طول میکشد. این مطالبی است که لنین در ۱۹۲۱ بیان میکند. در سال ۱۹۲۲ در گزارش سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه به کنگرهٔ یازدهم حزب (در صفحه ۸۴۲ منتخب آثار) لنین در توضیح ضرورت رشد سرمایه‌داری، کانالیزه کردن اقتصادی به سمت سرمایه‌داری دولتی میگوید که: "میخواستم به این مسأله اشاره کنم که سیاست اقتصادی نوین بلشویکها چیست؟ اولوسیون است یا تاکتیک؟ اسمناوویها که، چنانکه میدانید، جریانهای است که بین مهاجرین روسیه رخنه یافته و یک جریان اجتماعی و سیاسی است و بر رأس آن بزرگترین رجال کادت و برخی وزرای دولت سابق کلچاک یعنی افرادی ایستاده اند که به این عقیده رسیده اند که حکومت شوروی در کار ساختن دولت روس است و لذا باید از پس آن رفت مسأله را بنحو مذکور طرح کرده اند، استدلال اسمناوویها چنین است: "اما این حکومت شوروی در کار ساختن دولت است؟ کمونیستها"

میگویند که این یک دولت کمونیستی است و اطمینان میدهد که این یک تاکتیک است یعنی اینکه یلشویک‌ها در لحظه‌ای دشوار سرمایه‌داران خصوصی را قتل می‌گذارند و از آن پس است که گویا به هدف خود نایل می‌آیند. ولی یلشویک‌ها میتوانند آنچه دلخواهشان است بگویند. اما این در واقع تاکتیک نبوده، بلکه اولوسیون و یک استعاله\* درونی است. آنها بطرف دولت عادی بورژواشی سیر میکنند و ما باید آنها را حمایت کنیم. سیر تاریخ از مجاری مختلفه انجام میگیرد". (م. ت. م، صفحه\* ۸۲۲) لنین ادامه میدهد: "برخی از آنها حتی قیافه\* کمونیست بخود میگیرند ولی بینشان اشخاص رگ‌تری نیز هست از آن جمله استریالوف که گویا در زمان کلچاک وزیر بود. وی با رفقای خود موافق نیست و میگوید: "شما درباره\* کمونیسم هر چه میخواهید بگوئید ولی من مدعی هستم که این کار آنها تاکتیک نیست بلکه اولوسیون است." من بر آنم که استریالوف با این اظهارات صریح خود بما نفع فراوان میرساند. برای ما و بویژه برای من بعلت شغلی که دارم بسیار زیاده اتفاق می‌افتد که دروغهای کمونیستی مذاق شیرین کنی را هر روز استماع نمائیم که گاهی فوق العاده تهوع آور است. حال بجای این دروغهای کمونیستی شعاره\* روزنامه\* "اسمانخ" بدست ما میرسد و در آنجا صریحا گفته میشود: "در کشور شما وضع بهیچ وجه آنطور نیست، شما فقط خیال میکنید و حال آنکه در واقع مشغول غلطیدن در منجلاب عادی بورژواشی هستید و زمانی خواهید رسید که در آنجا پرچم‌های کمونیستی با انواع شعارها در اهتزاز خواهند بود." این بسیار مفید است زیرا این مطالب تنها تکرار آن چیزی نیست که ما دائما در پیرامون خود می‌شنویم بلکه صاف و ساده ذکر حقیقت طبقاتی از جانب دشمن طبقاتی است. مشاهده\* یک چنین چیزی که علت نوشته شدنش این نیست که در کشور کمونیستی رسم است اینطور نوشته شود و قدغن است آنطور نوشته شود، بلکه آن است که این واقعا یک حقیقت طبقاتی است که بنحوی خشن و بی‌پرده از جانب دشمن طبقاتی گفته میشود، بسیار مفید است. استریالوف با آنکه کادت و بورژوا بود و از مداخله\* ملحقانه حمایت میکرد میگوید: "من طرفدار پشتیبانی از حکومت شوروی در روسیه هستم، برای آنکه در جاساده‌ای پا گذارده است که بطرف حکومت عادی بورژواشی سیر میکند."

"این چیز بسیار مفیدی است که بنظر من باید مدنظر گرفته شود. وقتی اسمنا و خویها چنین مینویسند برای ما خیلی بهتر از زمانی است که برخی از آنها تقریبا خود را کمونیست و انمود میکنند و آنهم بنحوی که انسان از دور چه بسا نمیتواند تشخیص دهد و شک دارد که آیا این شخص به خدا ایمان دارد یا به انقلاب کمونیستی. باید صریح گفت که چنین دشمنان رگ‌گویی مفید هستند. باید صریح گفت که مطالبی که استریالوف درباره\* آن سخن میگوید ممکن است. تاریخ انواع مقولات بخود دیده است: توکل به ایمان و فداکاری و دیگر صفات عالی روحانی در سیاست بهیچ وجه کار جدی نیست. صفات عالی روحانی در نزد عده\* معدودی از افراد وجود دارد ولی فرجام کار تاریخی را توده‌های عظیمی معین میکنند که اگر آن تعداد کوچک افراد با آنها جور نیایند گاهی با این تعداد اندک چنان هم مودبانه رفتار نمیکنند."

"از این قبیل امثال فراوان است و لذا باید این رک گوئی اسمناوخویها را شهتیت گفت. دشمنی که حقیقت طبقاتی بیان میکند و به آن خطری اشاره میکند که در مقابل ما قرار دارد. دشمن میکوشد که این وضع ناگزیر شود. اسمناوخویها ترجمان روحیات هزاران و دهها هزار تن از انواع بورژواها و پاناکارمندان شوروی و شرکت کنندگان سیاست اقتصادی نوین ما هستند. این خطر واقعی و حقیقی است و به همین جهت است که به این مسأله باید توجه عمده معطوف شود. واقعاً هم، کدامیک پیش خواهند آمد؟" (همانجا، منتخب آثار).

تروتسکی هفت سال بعد در سال ۱۹۲۹ در بحثی تحت عنوان آیا تبدیل شوروی به یک دمکراسی پارلمانی امکانپذیر است؟ راجع به این قضیه توضیح میدهد که من ذکر آن را هم لازم میدانم. بحث تروتسکی اینجا بر سر این است که چرا دهقانان از حکومت کارگری جدا نمیشوند و چرا امکان بازگشت سرمایه داری در روسیه وجود ندارد؟ او میگوید: "امسـا دهقان بیاد میآورد که ارباب، زمیندار و سرمایه دار برادر دوقلوهایی منی رژیم گذشته بودند. دهقان میدانند که سرمایه داری بر نمیگردد بلکه در ملازمت بزرگ مالکین زمین، بخاطر همین اونه این یکی را میخواهد و نه آن یکی را. و این اگر چه یک نقطه قوت منفی، اما یکی از قویترین نقاط قوت رژیم شوروی کنونی است. ما چیزها را آنطور که هستند با بدنامگذاری کنیم. مسأله بر سر استقرار یک دمکراسی در هوا موجود نیست بلکه بر سر بازگشت روسیه به سرمایه داری است. اما سرمایه داری دفعه دوم در روسیه چگونه پدیدهای خواهد بود؟ در طول این پانزده سال اخیر چهره جهان تغییرات بسیار کرده است، قدرتمندان قسدرت بیشتری یافته اند و ضعیف ها بسیار ضعیف تر و مبارزه بر سر تسلط جهان ابعا دوسیمعی بخود گرفته است. این مبارزه بر روی گرده ملت های ضعیف و عقب افتاده به پیش برده میشود. یک روسیه، سرمایه داری نخواهد توانست با ردیگریک موقعیت دسته سوم در سیستم جهانی بدست آورد که بخاطر آن روسیه تزاری توسط جنگ اخیر برای آن ساخته شده بود. یک سرمایه داری جدید روسی اکنون چیزی جز یک سرمایه داری کوچک، نیمه مستعمره و بی آینده ای نمی بود. یک روسیه با این خصوصیت در موقعیتی میبود ما بین روسیه کشاورزی و هند امروزی، اما سیستم شورائی که دارای یک صنعت ملی شده و تجارت خارجی انحصاری شده است، علیرغم همه تفاو ها و مشکلات، یک سیستمی برای حفظ استقلال فرهنگ و اقتصاد کشور خواهد بود. این را دیگر خیل دمکرات های که بطرف حکومت شوروی کشیده شده اند نه توسط ایده سوسیالیستی بلکه توسط یک وطن پرستی که آموزشهای ابتدائی تاریخی را در خود جمع دارد نیز میدانند. یک مشت دکترین های ناتوان مایل میبودند که دمکراسی بدون سرمایه داری مستقر گردد اما نیروهای جدی اجتماعی که نسبت به سیستم سوسیالیسم کینه میورزند سرمایه داری را میخواهند بدون دمکراسی." تروتسکی دو فرم سرمایه داری را در مقابل هم قرار میدهد و تنها یکی را و آنهم خرده بورژوائی را که متکی به تولید خرد است و هیچ نیروی جدی در روسیه خواهانش نبوده بعنوان تنها شکل

«- (لئون تروتسکی، "آیا تبدیل شوروی به یک دمکراسی پارلمانی امکانپذیر است"، (۱۹۲۹)، به

نقل از "بیلان یک انقلاب"، متن آلمانی از انتشارات (ICP)

سرمایه‌داری در روسیه معرفی می‌کند و چون روسیه، فعلی چنین سرمایه‌داری ندارد، معتقد است که روسیه، فعلی سرمایه‌داری نیست. و احتمال بازگشت به سرمایه‌داری را هم رد می‌کند. بنظر من تروتسکی نا آگاهانه می‌خواهد سیستمی بوجود بیاورد که هم بتواند از استقلال و هم از فرهنگ کشور در این شرایط جدید جهانی دفاع بکند، بتواند در روسیه را در تمام دنیای سرمایه‌داری بلند بکند.

دوره‌ای که مورد بحث ماست، دوره‌ای که عمدتاً با مرگ لنین همراه می‌شود وضعیت اقتصادی در روسیه عبارت از سرمایه‌داری پراکنده‌ای است که جهت‌گیری اش سرمایه‌داری دولتی است و از نظر سیاسی هم علیرغم تمام نیات و مباحث و حتی نگرانیهای عمیق لنین وضعیت سیاسی طوری است که یک دولت معمول بورژواشی دارد خودش را تحکیم می‌کند، حزب بلشویک همانطوریکه فاکت‌های مستند تاریخی نشان میدهد، به علت اینکه طبقه کارگر در جنگ داخلی ضربه و سببی خورد، تشکل خود را از دست داد، و از طرف دیگر بعد از کسب قدرت راه نفوذ عناصر خرده بورژوا، فرصت طلب و مقام پرست در حزب باز شد، حزب بلشویک آن استعکام طبقاتی و آن سلامت ایدئولوژیک اولیه خود را از دست داده و حتی مکانیزم‌های در آن پدید آمد که آن حزب را کاملاً در مقابل خطرات بسیار جدی که تهدیدش میکرد قرار داد. مکانیزم‌هایی که هرکسی را که نظر مخالف یا نظر غالب داشته باشد حتی در سطح کمیته مرکزی محکوم می‌کند و دیگر نه مبارزه، ایدئولوژیک بلکه مکانیزم سرکوب مخالفین با بکارگیری اهرم‌های تشکیلاتی در آن رواج دارد.

در مجموعه چنین اوضاع و احوالی است که لنین نگرانیهای خود را در همه زمینه‌ها بیان می‌کند. در زمینه اقتصادی خطر پادشاه از جانب استریالوف را ممکن میدانند. در زمینه حزبی مدام از تصفیه حزب برای جلوگیری از نفوذ عناصر خرده بورژوا به حزب، از بازسازی حزب و شرکت دادن وسیعتر کارگرها در حزب صحبت می‌کند. در زمینه دولتی، قدرت دولتی را کاملاً یک قدرت بورژواشی و یک دولت تزاری که صرفاً یک روپوش سرخ روی آن کشیده‌اند میدانند که معتقد است که باید از همین برود. اما برخورد لنین خارج از چهار چوب اشتباهاتی که اشاره کردم نیست، وی عملاً در زندگی حزبی بر مکانیزم‌هایی که برای ادامه حیات حزب مرکب دارند، صحنه می‌گذارد، و آنجائی هم که به مخالفت برمی‌خیزد مثلاً در مورد ساله ملی و رویداد گرجستان ابلاغیه صادر می‌کند و درخواست توبیخ می‌کند ولی عملاً کاری از پیش نمی‌برد چرا که مکانیزم‌های درون حزبی و دولتی شکلی بخود گرفته اند که حرف‌های لنین نیز به ابزاری علیه اپوزیسیون بدل می‌شود.

در این چنین وضعیتی که مبارزه درونی در حزب حاد است، وضعیت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آن شکل کلی‌ای است که گفتیم. بعد از مرگ لنین دوره مبارزات حاد و سیفتری در حزب شروع می‌شود. مهمترین این مبارزات در مقطع ۱۹۲۵ است که مشخصاً دودیدگاه در مقابل هم قرار می‌گیرند و آنجا است که بالاخره حکومت کارگری و حزب بلشویک با بدوشن بکند که جهت اصلی حرکتش کدام است. در این دوره زینویوف و کامنف مطرح می‌کنند که آنچه در روسیه است سیستم سرمایه‌داری دولتی است. این سیستم سرمایه‌داری

است. عقب نشینی باید تمام بشود. در مقابل بوخارین و استالین میگویند که سیستم ما سیستم سوسیالیستی است و سرمایه داری نامیدن آن یکنوع شکست طلبی و یکنوع عقب نشینی در مقابل سرمایه داری است. به این ترتیب یک سیستم سرمایه داری را که بقول لنین دهها سال وقت لازم داشت تا حتی مقدمات گذار به سوسیالیسم بمشابه یک سیستم اقتصادی را فراهم کند، کاملاً بمشابه یک سیستم سوسیالیستی به طبقه\* کارگرها میزنند و همه\* توان خود را بکار میگیرند و بهر شکل سرکوب دست میزنند تا اینکه این سیاست را در مقابل طبقه\* کارگر قرار بدهند که رشد صنعتی و رشد اقتصادی روسیه امروز مهمترین هدف طبقه\* کارگرها تنها در روسیه، بلکه در سراسر جهان است. در این دوره زینویوف و کامنف معتقدند که این فروختن خملت انترناسیونالیستی حزب به خملت ملی اش است. معتقدند که این خیانت به تمام آرمان تاکنونی حزب است. پشت کردن به آنها و مشغول شدن به شوونیسم بورژوازی است. استالین نیز بعنوان بیان کننده\* نظرا کشریت ایمن نظرات را میگوید و معتقد است که باید اینها بشدت گوییده بشوند و این برای حزب و برای حیات کشور سوسیالیستی سم است.

یکبار دیگر به نظر بورژوازی در مقابل این جدالی که درون حزب بلشویک بود و جهت گیری استریالوف را که عملاً به یک رادار طبقاتی تبدیل شده بود، طی این دوره اشاره بکنم. استریالوف چنین نوشت: "اعترافات مستندی که حزب مصمم گشته است به هوا داران زینویوف بکند، نگوانیهای جدی ای را برمی انگیزد، زنده باد دفتر سیاسی حزبی که اعترافات رهبران اپوزیسیون اش نتیجه\* کا پیتولاسیون یکجانبه و بی قید و شرط آنها، یعنی آن رهبران اپوزیسیون باشد. وای به حال آن حزبی که اگر نتیجه\* یک سازش با آنها یعنی با اپوزیسیون باشد، کمیته مرکزی پیروز باشد یک مصونیت درونی بر علیه زهر کشنده\* اپوزیسیون داشته باشد. او با پدیده\* نتایج شکست اپوزیسیون را جمع بندی کند. در غیر این صورت این یک بدبختی برای کل کشور خواهد بود. ایدئولوگ ها، استادان، روشنفکران با بدبختی چنین موضعی و نه غیر از آن نسبت به این امر داشته باشند. از این رو ما نه فقط مخالف زینویوف، بلکه مجدداً طرفدار استالین هستیم." (همانجا، به نقل از سخنرانی ۱۱ دسامبر ۱۹۲۶ کا منف). این نظر آن کسی است که بقول لنین آگاهترین دشمن طبقاتی پرولتاریاست. دشمن دیکتاتوری پرولتاریاست و نظر یک جریان مشخص اجتماعی در روسیه است.

به این ترتیب میتوان گفت اینجا است که سیاست و خط مشی حزب بلشویک در این مقطع با نیا سرمایه داری در روسیه، برای رشد سرمایه داری، رشد نیروهای مولده، رشد کشور و ایجاد یک قدرت مستقل در مقابل - دول دیگر - جناحهای دیگر بورژوازی در دنیا بطور عینی انطباق پیدا کرد. فرموله کردن آن سیاست از جانب حزب و تأیید آگاهترین نمایندگان جریان بورژوازی در آن عصر، دقیقاً مؤید این است که آنها با جهت گیری طبقاتیشان نه تنها ماهیت رفرمهای اقتصادی و تحولات اقتصادی و رشد نیروهای مولده را از جهت رشد سرمایه داری

در روسیه کاملاً تشخیص میدهند، بلکه چیزی را که در مورد سرمایه‌داری دولتی در زمان لنین با شک و تردید می‌گفتند این بازسازی یک حکومت عادی بورژوازی است، در این زمان با تردید بسیار کم‌تر و با اطمینان بسیار بیشتری از رژیم استالین پشتیبانی میکنند و میگویند باید تمام نمایندگان ما، تمام حرف‌شنوهای ما از این حکومت در مقابل اپوزیسیون پشتیبانی کنند. آنها بدرستی میگویند که عدم جمع‌بندی تجارب شکست اپوزیسیون و مسلح کردن جریان حاکم به درسهای این شکست برای تضمین پیشروی بعدی و برای کشورگشاده خواهد بود. البته این درسها را جمع‌بندی کردند و در ادامه\* سرکوب ونفی باقیمانده\* سن بلشویسم بکار گرفتند.

خواست رشد اقتصادی و رشد نیروهای مولده، تابع قرار دادن هر نوع مبارزه در جهت اهداف واقعی کمونیستی به رشد نیروهای مولده در روسیه خواست مشخصه\* بورژوازی بود. حزب آنرا مبنای کار قرار داد و دیدیم که طی مدت معین نسبتاً کوتاهی با برنامه‌های اقتصادی ۵ ساله و چندساله توانستند اقتصادی را برسانند که بتواند در مقابل بزرگترین قدرتهاي امپریالیستی دنیا بايست و از موجودیت روسیه دفاع بکند.

اگر بخواهم باریک‌تر خلاصه بگویم عدول از معیارها در دو عرصه یعنی ۱) عدم حرکت در جهت تحکیم حکومت کارگری و حفظ و بسط و ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا بعشابه مگانیزم حکومتی طبقه\* کارگر ۲) در عرصه\* بین‌المللی تابع قرار دادن مصالح جنبش بین‌المللی از مصالح حکومت کارگری و بعدها که خطت کارگری خود را از دست میدهد، از مصالح صنعتی شدن بیشتر شوروی، عمدتاً آن محورهای هستند که انقلاب اکتبر را به سر نوشت کنونی آن دچار کردند. اما مطلب مهم اینکه چنین سرنوشتی محتوم نبود.

#### منصور حکمت :

رفیق غلام غیر از قسمت آخر صحبت‌هایش در مورد رابطه\* بورژوازی و پروسه\* صنعتی شدن روسیه که من هم با آن موافقم، در باقی صحبت‌هایش ابهام و اشکالاتی را باقی گذاشت. شخصاً فکر میکنم او یک متدولوژی غلط درنگرش به مسأله\* شوروی را بیان کرد. رفیق غلام گفت دورکن اساسی شکست انقلاب پرولتری در روسیه یکی فراموش شدن انترناسیونالیم بود آنهم به این معنی که ساختمان سوسیالیسم در یک کشور ممکن نیست و انقلاب جهانی می‌بایست به کمک انقلاب روسیه بیاید و ثانیاً دیکتاتوری پرولتاریا آن شکل ویژه‌ای را که باید بخودش میگرفت یعنی شکل اعمال اراده\* توده‌ای را بخود نگرفت. استنباط من این است که رفیق میگوید فی الواقع دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه برقرار نشد و احتمالاً دیکتاتوری حزب یا چیزی شبیه آن بوجود آمد.

در این شک نیست که انقلاب اکتبر در مقابل وظایف اقتصادی شکست خورد یا بهر حال وظایف اقتصادی انقلاب اکثر مسأله‌ای است که میتواند محورا نحرافات سیاسی باشد و بهر صورت ربط جدی با آن ندارد. بنظر من عدم آمادگی درقبال این وظایف اقتصادی در شکست بلشویک‌ها در روسیه نقش حیاتی داشته است. متدولوژی رفیق غلام در واقع قسح فرقی با متدولوژی حزب کمونیست انترناسیونالیم است که اینجا آنرا نقد کرد ندارد. این متدولوژی ناآمادگی بلشویک‌ها در انجام وظایف اقتصادی پس از انقلاب را تقدیس و

تثویر پره می‌کند. با این حکم که ساختن اقتصاد سوسیالیسم در یک کشور ممکن نیست، از پیش وظیفه اقتصادی بدوش پرولتاریا در یک کشور نمی‌گذارد و بنا بر این در مقابل بورژوازی که نوعی وظایف اقتصادی را برای بهبود مادی جامعه طرح می‌کند بی‌دفاع و بی‌آلترنا تئو میماند و به همین دلیل شکست می‌خورد و ناگزیر پروسه صنعتی شدن روسیه را به بورژوازی می‌سپارد. بطور کلی کسانی که با این دیدگاه عدم امکان سوسیالیسم در یک کشور را مطرح می‌کنند و بعد هم این پاسخ "انترناسیونالیستی" را می‌دهند که انقلاب فقط از لحاظ بین‌المللی می‌تواند پیروز شود تا برای پرولتاریا معنی اقتصادی داشته باشد، ناآمادگی تثوریکی و عملی بلشویک‌ها را برای برخورد به وظایف اقتصادی پرولتاریا بعد از کسب قدرت تقدیس می‌کنند. این اشکال بحث هم رفیق غلام و هم حزب کمونیست انترناسیونال است که رفیق سعی کرد با آن مرز بندی کند. فعلا همینقدر اضافه می‌کنم که ناآمادگی در تعریف و تبیین وظایف اقتصادی انقلاب پرولتری در یک کشور، هنگامی که این انقلاب بهر حال در یک کشور اتفاق افتاده است، به این معنی است که کمونیست‌ها در مقابل موضع بورژوازی (تحت عنوان "ساختن سوسیالیسم در یک کشور" که رفیق غلام بدرستی نشان داد که چطور بورژوازی از این موضع حمایت می‌کند) آلترنا تئو اقتصادی ندارند. اگر بنا بود در همه دنیا در یک لحظه انقلاب بشود و همه با هم سوسیالیست بشوند شاید املا ابهامی پیش نمی‌آمد. تمام پیچیدگی مبارزه انقلابی این است که سیر وقایع مطابق این انتظار پیش نرود و انقلاب کاری به معنای سیاسی در یک کشور پیروز شود. در این حالت، یعنی در مورد روسیه ناآمادگی کمونیسم در آن کشور در برخورد به وظایف اقتصادی اش پس از انقلاب است که به بورژوازی این امکان را می‌دهد تحت نام سوسیالیسم در یک کشور منافعش را دنبال کند و پرولتاریا نقدی به این "سوسیالیسم در یک کشور" نداشت. آن کسی که نقدها شد باز همین ناآمادگی را تقدیس کرده و می‌گفت باید منتظر انقلاب جهانی بود. این نقدها اساسی من در مورد بحث رفیق غلام است و بحث اثباتی خود را بعدا مطرح می‌کنم. بطور کلی در مورد پروپلماتیک "سوسیالیسم در یک کشور" باید بگویم در شکل موجودش، چه نفیاً و چه اثباتاً به نظر من بورژوازی آنرا برای پرولتاریا مطرح کرده است.

در عین حال سئوالاتی دارم که پاسخ به آنها به روشن تر شدن بیشتر بحث کمک خواهد کرد. رفیق غلام دوا نحراف سیاست‌های بلشویک‌ها را در سطح جهانی و سطح داخلی (مسخ دیکتاتوری پرولتاریا) توضیح داد ولی من متوجه نشدم که آیا وی رابطه علی‌ای هم بین آنها برقرار می‌کند یا اینکه از منظری ربطی به همدیگر ندارند؟ اگر دیکتاتوری پرولتاریا واقعاً دیکتاتوری پرولتاریا بود و آن اشکال ویژه حکومت شورائی برقرار بود چه تضمینی وجود داشت که سیاست شوروی در قبال انقلاب چین یا آلمان و یا در ایران در مقابل کودتای رضا خان و غیره سیاست پرولتری بماند؟ اینجا است که بنظر من در بحث رفیق غلام نقش حزب پیشرو از قلم می‌افتد. اما اگر این دوتا عرصه از همدیگر جدا هستند کدا میک شرط لازم و کافی می‌تواند باشد؟ آیا اگر دیکتاتوری پرولتاریا مسخ شده بود اما

سیاست بلشویکی در عرصه جهانی دایربرگسترش انقلاب جهانی بود. ما با روسیه امروز مواجه نمیشدیم؟ و اگر ارزشباطنی با هم دارند وی این رابطه را چطور می بیند؟

اگر آنطوری که ما نیفست کمونیست و مارکس میگوید، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا بر سر خلع ید کردن از خلع ید کنندگان است، سوال بعدی من این است که آیا خلع ید کردن از خلع ید کنندگان در یک کشور ممکن است یا نه؟ اگر ممکن است، در یک کشور آلترناتیو پرولتاریا به مفهوم اقتصادی آن در مقابل این خلع ید چیست؟ آیا آلترناتیو پرولتاریا نوعی سیستم اقتصادی در چند کشور است یا اینکه اصلاً یک نظام اقتصادی جهانی است؟ اگر خلع ید کردن از خلع ید کنندگان در یک کشور ممکن نیست آنوقت این سؤال پیش میآید چرا دیکتاتوری پرولتاریا که اساساً ابزار این کار است، در یک کشور ممکن است؟ لنین در مورد حکومت کارگران، شرکت حزب سیاسی طبقه کارگر در قدرت و یا حتی مطلق بودن قدرت حزب سیاسی طبقه کارگر در دولت را گواهد دیکتاتوری پرولتاریا نمیگیرد. در انقلاب ۱۹۰۵ نیز وقتی پاسخ پاوروس را در رساله "دوناکتیک" میدهد میگوید که: اگر سوسیال دموکراسی قدرت را بدست بگیرد، این به معنی دیکتاتوری پرولتاریا نیست چرا که این قدرت نه برای انقلاب سوسیالیستی بلکه برای انقلاب دموکراتیک و بانسروی چنین انقلابی کسب شده است. بنا بر این دیکتاتوری پرولتاریا، حکومتی است که برای انقلاب سوسیالیستی و همچنین جهت ایجاد تحول سوسیالیستی در جامعه کسب شده است. اگر چنین عملی ممکن نیست باید خود تحقق دیکتاتوری پرولتاریا و نه فقط باختمان سوسیالیسم مقوله ای جهانی میشود و البته این هم با جزوایها مانی است که رد کنندگان ایده آل بیست "سوسیالیسم در یک کشور" در بحثهای خود باقی میگذارند.

سوال بعدی من این است که آیا پرولتاریای انقلابی بعد از کسب قدرت وظایف اقتصادی دارد یا نه؟ اگر چنین وظایف ای وجود دارد در آن صورت مضمون و محتوای آن چیست و چه اشکالی دارد؟ به این ترتیب میخواهم رفیق غلام مرز خود را با دیدگاهی که اصولاً منکر مبارزه و وظایف اقتصادی برای پرولتاریا در دوره بعد از کسب قدرت میباشد، روشن کند.

یک نکته دیگر اینکه بنظر من رفیق غلام در بحثهایش مقطعی از مصانیت لنین را بطور غیر قابل هضمی بعنوان سند تاریخی ارائه داد برای اینکه توضیح بدهد دولت شوروی از چه مقطعی بورژواشی بوده است. رفیق اشاره کرد به اینکه لنین در فلان تاریخ گفته دولت شوروی خود دولت تزاری است. این معنای دیگری ندارد به جز اینکه بگوید خود منهم تزارم. اینکه لنین عصیان می شود به حزبش می تازد و در بعضی مواقع بسا مشکلات به شوه خیلی تندی برخورد میکند، بنظر من هیچ سند تاریخی - تحلیلی برای توضیح ماهیت شوروی نیست. اگر بطور واقعی چنین فرمولبندی بیانگر شما می اعتقاد لنین میباشد، بطور طبیعی میباشد لنین دست یکار سرنگون کردن چنان دولتی میشد.

رضا مقدم:

رفیق غلام برای کشیدن مرز بین نظرات خود و دیدگاه حزب کمونیست انترناسیونالیست اشاره کرد که آنها شکست انقلاب روسیه را اجتناب ناپذیر میدانند ولی من آنرا اجتناب

پذیر میدانم. اما در توضیح بیشتر مشاهدات و استدلالات خودش این ساله را که در صورت اتخاذ سیاست صحیح از جانب بلشویک‌ها انقلابهای فوق‌الذکر مثلاً در آلمان پیروز میشدند، ذهنی ارزیابی میکند. آیا چنین تعبیری به معنای باز اجتناب ناپذیر دانستن شکست آن انقلابها نیست؟ علاوه بر این وی در توضیح جهانی بودن انقلاب و اهمیت انقلاب جهانی چنان به افراط می‌گراید که به نوعی به انقلاب در یک کشور و اهمیت آن با عباراتی "هرچند"، "گرچه" عملاً نقش و جایگاهی حاشیه‌ای و ایذائی میدهد.

نکته دیگر اینکه منتسب کردن ایده سوسیالیسم در یک کشور به استالین، در واقع بمعنای آوانس دادن و تخفیف دادن به استالین میباشد. این نظریه خودی خود این تلقی را به بار می‌آورد که گویا استالین و حزب تحت رهبری او سوسیالیسم را پیاده کردند و کاری که کردند سوسیالیستی بود. در صورتیکه نقدها این است یا باید این باشد که آنها اساساً به پای پیاده کردن سوسیالیسم شرف نداشتند و این که چون طرفدار سوسیالیسم در یک کشور بودند لذا جامعه شوروی کنونی بوجود آمد.

چنین دیدگاهی هیچ نوع وظیفه اقتصادی را بعد از بقدرت رسیدن طبقه کارگر در دستور قرار نمیدهد. بیائید برای لحظهای فرض کنیم که در سالهای بعد از ۵۷ طبقه کارگر در ایران بقدرت میرسد. طبقه کارگری که بخش مهمی از پرولتاریای اروپا را تشکیل نمیدهد و اگر تلاش میکرد احتمالاً در کشوری چون قطر جنبش‌های رادیکال میزد. با این نگرشی که رفیق غلام ارائه میدهد طبقه کارگر ایران حتی اگر وظایف انترناسیونالیستی مورد نظر رفیق غلام را هم خوب انجام دهد باز کاری از وی ساخته نیست چرا که نه وزن آنچنانی در اقتصاد جهانی دارد و نه تا شیره مهمی میتواند در یکی از کشورهای عمده و مهم اروپا بگذارد. به این ترتیب تکلیف ما از همین الان معلوم است و شکست طبقه کارگر در ایران حتمی است. با این توضیحات این ترها بیان شکست طلبی است. این نوع نگرش و راه حل پاشیفیستی تنها دست بورژوازی را در راه انداختن اقتصاد جامعه و تحمیل بدیل‌های خودش باز میگذارد.

#### حبیب‌فرزاد:

در بحث رفیق غلام اینطور بنظر میرسد که بلشویک‌ها اساساً دواصل "عقیدتی" را نقض کردند: انترناسیونالیسم پرولتری و شکل حاکمیت پرولتاریا. پرنسپ‌های که از آموزشهای همیشگی مارکسیسم بوده است و البته ما و رفیق غلام نیز به‌لنین بعنوان آموزگار چنین آموزشهای استناد میکنیم. در حالیکه ساله بر سر این است که تحت کدام شرایط اقتصادی - اجتماعی، در برابر کدام وضعیت واقعاً موجود این ایده‌ها نقض میشوند. با شنیدن صحبت‌های رفیق به این نتیجه میرسیم که اگر بلشویک‌ها اصل انترناسیونالیسم پرولتری را نقض نمیکردند و اگر موازین مربوط به شکل حاکمیت پرولتاریا را به آن ترتیبی که رفیق مطرح میکند رعایت میکردند، انقلاب اکثراً ادامه پیدا میکرد و با بهر حال انقلاب در روسیه شکست نمی‌خورد.

باز می‌گویم به اعتقاد من تمام بحث بر سر این است که چه شد که این اصول نقض شدند.

از این زاویه نقد رفیق غلام نمیتواند یک نقد پراتیک باشد و تنها برای کسانی که مقولات تحلیلی و انسجام نظر شاید برایشان بیشترین اهمیت را دارد، میتواند قانع کننده باشد. ولی هنوز برای یک پراتیسمین کمونیست روشن نمیکند که وفاداری عملی به اصول در آن شرایط مشخص چگونه ممکن بود؟

### غلام کشاروز

قبل از اینکه به سئوالات مطرح شده از جانب رفقا پاسخ دهم لازم میدانم نکاتی را برای روشن نمودن بعضی موارد ابهام توضیح دهم. نکته‌ای را که رفیق منصور اشاره کرد که من فراموش شدن انترناسیونالیسم را به معنای قرارداد دادن سوسیالیسم در یک کشور در مقابل انقلاب جهانی پرولتاریا بیان کرده‌ام. از آنجائی که سوسیالیسم در یک کشور نباید در تقابل با انقلاب جهانی قرارداد شود لذا سیاست انترناسیونالیستی نقض شده است. در هر حال میتوانم بگویم که منظور من این نبوده و مساله را اینطوری نمی‌فهمم. بطور مشخص از نظر من از سال ۱۹۲۵ است که به بهانه ساختن سوسیالیسم در یک کشور، همه چیز تحت تا شیرونا بع مصالح ملی روسیه قرار می‌گیرد. در حالی که قبل از ۱۹۲۵ نیز من معتقدم عدول از انترناسیونالیسم پرولتری در عرصه‌های گوناگون را در سیاست‌ها و پراتیک بلشویک‌ها میتوان دید چرا که جهتی را که بلشویک‌ها انتخاب کردند جهت تقویت مبارزه، طبقه کارگر بعثا به یک مبارزه جهانی و تبدیل شدن روسیه به سنگری برای پیشروی پرولتاریا در سایر نقاط جهان نبود، بلکه راهنمای عملشان عبارت بود از حفظ موقعیت شوروی و برجسته شدن این مساله در سیاستهای انترناسیونالیستی‌شان. با این تفصیلات، بی‌تفاوتی به سرنوشت کمونیست‌های سایر کشورها، وادار کردن آنها به تبعیت از بورژوازی خودی به دلیل کمک به حکومت شوروی دیگر نه یک ایده بلکه مشخصا پراتیکی است که مبانی انترناسیونالیسم پرولتری را نقض میکند. هرچم انترناسیونالیسمی که خود لنین آنرا بلند کرده بود به این معنی بود که با پدسیاستی را در پیش گرفت که برآیندش مبارزه طبقه کارگر را بعثا به یک طبقه جهانی تقویت کند و نه اینکه در خدمت تقویت روسیه ولی به قیمت ذلت کارگران ترکیه، ایران و چین باشد. از لحاظ زمانی اتخاذ چنین سیاستهایی حتی به قبل از فرموله شدن ایده "همه چیز در خدمت حکومت شوروی" بر میگردد و بوطور مشخص بعد از انعقاد قرارداد اقتصادی انگلیس - شوروی مساله تبلیغات نکردن در کشورهای تحت سلطه انگلستان در خاور میانه و شرق پذیرفته شد.

از طرف دیگر من روی مساله سوسیالیسم در یک کشور به مفهوم مطلق یا مجزا از شرایط روسیه بحث نکردم و اشاره من به این مساله مشخص بود که سوسیالیسم در روسیه در گسرو پیروزی سوسیالیسم در آلمان بود. به این معنا اینجا دیگر بحث بر سر رابطه مشخص است و نه یک رابطه کلی. مساله عبارت از این است که پیروزی سوسیالیسم در روسیه در گرو چیست؟ و در همین مورد در صحبت‌های قبلی خودم نظرات مارکس و انگلس را نیز ذکر کردم. اما بطور واقعی در روسیه ایده ساختن سوسیالیسم در یک کشور برای و انمود کردن سرمایه‌داری دولتی بجای سوسیالیسم در کشور شوروی بکار گرفته شد. استنادهای

من به ماركس و انگلس در این بحث در مواردی است که ساله\* انقلاب در روسیه مورد بحث آنها قرار گرفته است. به برداشت من از زاویه\* نگرش آنها کار سرمایه رابطه جهانی دارند، مبارزه\* این طبقه مبارزهای جهانی است و پیروزی اش هم در یک بعد جهانی معنی دارد. که البته این ابهام جهانی به معنی کل جهان نیست، بلکه به معنی یک وجه و یک عنصر تعیین کننده در اقتصاد دنیا است. در مقطع مورد نظر ما رگس و انگلس اروپا و روسیه را مدنظر داشتند. طبیعی است اگر در روسیه و اروپا که خصلت اساسی اقتصاد در آن عصر تعیین میکردند طبقه\* کارگر پیروز شود و بتواند نظام برتر را در مقابل نظامات موجود دنیا مستقر بکند میتواند در جاهای دیگر و عناصر دیگر تولیدی را در دنیا تحت تاثیر و تابع این عنصر تعیین کننده\* سوسیالیستی قرار دهد. با این تعریف درک من از سوسیالیسم در جهان به مفهوم سوسیالیسم در این کیفیت تعیین کننده و در عرصه های تعیین کننده در حیات اقتصادی و تولیدی دنیا است.

در رابطه با موقعیت مشخص روسیه و مکانی که اقتصاد روسیه داشت دیگر ساله یک تاکید ضمنی نیست بلکه لنین بوضوح توضیح میدهد که سرمایه داری انحصاری دولتی وضعیتی را فراهم آورده که گام بعد از آن سوسیالیسم است ولی روسیه هنوز به چنین موقعیتی نرسیده و باید این فاصله را طی کند. به این ترتیب که سرمایه داری خرد جای خود را به سرمایه داری بزرگتر بدهد تا امکان گذار به سوسیالیسم مهیا گردد. لنین مشخصا از ایستگاه واحدی که برای رفتن به سوسیالیسم باید از آن عبور کرد، صحبت میکند و معتقد است که چنین ایستگاه واحدی در آلمان وجود دارد ولی در روسیه موجود نیست. در آلمان و روسیه بعنوان یک کلیت میشود از یک نظامات اقتصادی سوسیالیستی صحبت کرد. ولسی در کشور عقب مانده ای چون روسیه با تولید خرد و پراکنده و با ابزار بدوی که حتی قادر نیست با تولید سرمایه داری رقابت نماید سوسیالیسم بعنوان یک شکل بالاتر و راحت زندگی برای طبقه\* کارگر - که ضرورت و اجتناب ناپذیری تاریخی اش را از این زاویه توضیح میدهند - نمیتواند مطرح باشد. سوسیالیسم در یک کشور دهقانی با ابزار دهقانی که عازان زمین یک شکل زندگی همان با جامعه\* بورژوازی برای طبقه\* کارگر میباشد، سوسیالیسمی از نوع کامبوج بیرون میآید.

نکته\* دیگری که باید توضیح دهم این است که اگر انترناسیونالیسم پرولتاری و دیکتاتوری پرولتاریا تا قبل از تصرف قدرت پرنسپهای نظری محسوب میشوند، بلافاصله بعد از تصرف قدرت مفهوم عملی و تاکتیکی پیدا کرده و باید از این پرنسپها، استنتاجات عملی کرد. بعنوان مثال اگر میگوئیم که بعد از انقلاب اکتبر بلشویکها در جهت دیکتاتوری پرولتاریا حرکت نکردند به این معناست که تاکتیک دیگری را در پیش گرفتند. مشخصا شوراها خاصیت خود را از دست دادند، نهادهای بورژوازی مجددا احیا شدند. اینجا دیگر ساله نقض ایده\* دیکتاتوری پرولتاریا نیست، بلکه ساله اتخاذ یک پراتیک متفاوت است، جاری کردن یک پراتیک بورژوازی در مقابل پراتیک پرولتری است و همینطور در مورد انترناسیونالیسم پرولتری، اما در مورد اینکه تحت چه

شرایط و زمینه‌ای اینکار صورت گرفت، خود بحث دیگری است که من سعی میکنم در خانمه\* بحث به آن بپردازم.

در مورد وظایف اقتصادی باید بگویم با مطالعات تاکنونی من، طرح اقتصادی لنین در بین سایر نقطه نظرات واقع بینانه ترین و تنها طرح درست است بدون اینکه الزاماً این نتیجه را بگیرم که جز این راهی نبود. همانطوری که توضیح دادم از لحاظ ضرورت تاریخی سوسیالیسم بمثابه\* رشد نیروهای مولده است به حدی که بتواند امکانات زندگی بهتری را برای طبقه\* کارگر فراهم کند اما مناسبات تولیدی مانع تحقق این امر میشود. این مناسبات باید دگرگون گردد. در این روند آنچه مکان تعیین کننده‌ای دارد ابزار تولید است یعنی آنچه‌ای که بین دست انسان و طبیعت (مواد خام و...) واسطه میگردد تا طبیعت و مواد اولیه\* آنرا مطابق با امیال انسان تغییر دهد و قابل مصرف کند. برای فراهم آوردن زمینه‌های سوسیالیسم در کشوری با اقتصاد خرد و دهقان‌نظمی باید طی شود که به رشد نیروهای مولده با کمترین عوارض برای طبقه\* کارگر منتهی شود در عین حال زمینه‌های عینی ایجاد یک زندگی بهتر را برای طبقه\* کارگر تامین کند. این نکاتی است که لنین در بحث‌هایش در مقایسه\* سرمایه‌داری دولتی با تولید خرد توضیح میدهد.

در شرایط مشخص روسیه بنحوی که لنین توضیح میدهد و واقعیت نیز همینطور است رشد سرمایه‌داری با قائل شدن یک درجه آزادی عمل مورد نظر بلشویک‌ها، اجتناب ناپذیر است. و بنا بر این سیاست اقتصادی پرولتاریا باید گام‌های تازه کردن این سرمایه‌داری به سرمایه‌داری دولتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا باشد. بنظر من این مقوله غیرممکنی نیست، سرمایه‌داری تحت دیکتاتوری پرولتاریا را با رها لنین مورد بحث قرار داده است که در زندگی اقتصادی همچنان قانون مزد، قانون ارزش و سایر مقولات اقتصاد بورژوازی حکم میکنند ولی در زمینه\* سیاسی قدرت متمرکز دیگر درست بورژوازی قرار ندارد، که قادر باشد زندگی برده‌واری را به طبقه\* کارگر تحمیل کند. خود من نیز تبیین مارکسیسم انقلابی از اخلاص در کارکرد سرمایه‌داری را در انقلاب دمکراتیک بمثابه\* یک دوره\* بحرانی از این زاویه درک میکنم. یعنی توضیح دوره‌ای که سرمایه‌داری از لحاظ کارکرد اقتصادی‌اش نابود نشود ولی قدرت سیاسی متمرکز درست بورژوازی نباشد. از طرفی بورژوازی اهرمهای سیاسی را نداشته باشد که بتواند به طبقه\* کارگر مطلوبترین شرایط مورد نیاز سرمایه را تحمیل کند و از طرف دیگر متمرکز و انباشت و رشد نیروهای مولده در جهت سرمایه‌داری دولتی باشد. خلاصه با این توضیحات است که آنچه‌ای که لنین میگوید یعنی رشد سرمایه‌داری دولتی برای اینکه مناسبترین زمینه را برای گذار به سمت سوسیالیسم فراهم کند آن را سیاست اقتصادی میدانم که پرولتاریا باید اتخاذ کند.

حال به سؤال دیگر رفیق منصور می‌پردازم که می‌پرسد اگر دیکتاتوری پرولتاریا برای خلق پداست، امکان خلق پداست در یک کشور وجود دارد یا نه؟ معنای اقتصادی آن چه خواهد بود. اتفاقاً لنین سر این مساله\* شخص بحثی دارد که ظاهراً تاکنون هیچ کمونیستی

منکر آن نشده است مبنی بر اینکه اصطلاح جمهوری شوروی معنایش عزم راسخ حکومت شوروی به عملی ساختن انتقال به سوسیالیسم بوده و به هیچ وجه معنایش قاتل شدن جنبه سوسیالیستی برای نظامات اقتصادی موجود نمی باشد. علاوه بر این در مباحثات کنگره با زدهم مشخصه اصلی آن دوره را چنین توضیح میدهد که خلع ید از ماحیان و مائل تولید صورت گرفته است. بورژوازی و ملاکین بزرگ در رأس قدرت نیستند و حقوق قانونی ثابت را از نقطه نظر مالکیت حقوقی ندارند. مالکیت در دست دولت است و یا از طرف دولت به بنگاههای دیگر واگذار گردیده است. این خلع ید در سطح مالکیت حقوقی کاملاً ممکن است. به این معنی که مالکیت به دولت منتقل بشود و اگر منظور خلع ید در این سطح میباشد، دیکتاتوری پرولتاریا میتواند خلع ید از طبقه بورژوازی را انجام دهد. بدون اینکه سرمایه داری از بین برود، یعنی مناسبات سرمایه داری در مرحله تولید از بین برود. به این ترتیب تمرکز مالکیت در دست دولت قرار میگیرد و این همان چیزی است که سرمایه داری تحت دیکتاتوری پرولتاریا میگوئیم. به این اعتبار من معتقدم قطعاً میتواند خلع ید کند و مالکیت به دولت منتقل گردد. ولی این به معنی نابودی سرمایه داری در سطح جامعه نیست چرا که نمیتواند مزد، قانون ارزش و همه این چیزها را از بین ببرد. برعکس میتواند داخل بکند. دیکتاتوری پرولتاریا به این تعبیر کاملاً میتواند دوامگاز دارد در یک کشور بوجود بیاورد بدون اینکه الزاماً به معنای ممکن بودن ساخت اقتصادی سوسیالیسم به مثابه یک نظام اقتصادی در مقابل سرمایه داری یعنی نفی قانون ارزش، نفی هر نوع مالکیت خصوصی یعنی از جمله مالکیت دولتی در یک کشور باشد. دیکتاتوری پرولتاریا میتواند ایجاد گردد، برای سرکوب مقاومت بورژوازی و همچنین برای تأمین بهبودهای در زندگی توده کارگر، برای دفاع از دموکراسی کارگری که به توده کارگر آگاهی، تشکل و استحکام طبقاتی بیشتری میدهد. دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور با این وظایف میتواند مستقر گردد، در حالی که سرمایه داری در آن کشور به تنهایی نمیتواند در اساس و پایه اش به مفهوم کارمزدی از بین برود. و این امر تناقض ندارد. از این زاویه است که من ضرورت برقراری دیکتاتوری پرولتاریا و اهمیت حیاتی اش را درک میکنم. چیزی که طبقه کارگر را قوی میکند و به طبقه موقعیت برتری میدهد تا انقلاب جهانی اش را سریعتر و موثرتر به پیش ببرد و این برخلاف استنباط یکی از رفقا است که گویا من این امر را بطور حاشیه ای مدنظر دارم. بنا بر این واضح است که تلاش ببلشویکها قابل تقدیر، قابل پشتیبانی و آموزنده برای همه کمونیستها و کارگران دنیا بوده است.

چا دارد به این مسأله نیز بپردازم که برداشت من راجع به دیکتاتوری پرولتاریا و یا دیکتاتوری حزب چگونه است. از نظر من در روسیه هیچگاه دیکتاتوری پرولتاریا به مفهوم دقیق و مارکسیستی کلمه یعنی به مفهوم طبقه کارگر سازمان یافته به مثابه دولت بوجود نیامد. آنچه وجود داشت حکومت کارگری بود، حکومت بخش پیشرو و کمونیست طبقه کارگر بود. شاید هم در ابتدای کار جز این نمیتوانست باشد. دیکتاتوری پرولتاریا

بنا به تعریف مارکس را - طبقه کارگر سا زمان یافته بحثا به طبقه حاکمه - در روسیه نداشته ایم. مگر اینکه این تعریف را عوض کرده و مکانیزمهای دیگری برایش قائل باشیم و به این ترتیب ادعا کنیم که بعد از ۱۹۱۷ دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه مستقر گردیده و دیکتاتوری پرولتاریا الزاماً نباید آن مکانیزمهای را که مارکس و انگلس و لنین برایش تعریف کرده اند، دارا باشد.

در مورد مفهوم دقیق اقتصادی این اقدامات در سطح جزئیات نمیتوانم اظهار نظر زیادی بکنم ولی در سطح کلی میتوانم بگویم باید در همان جهتی باشد که برنامه کمونیستی و از جمله برنامه ما میگوید. یعنی نمیتواند در جهتی باشد که طبقه کارگر را از لحاظ رفاهی در وضعیت بدتری قرار دهد. به بیان دیگر از نقطه نظر رابطه اش با طبقه کارگر باید بهترین شرایط ممکن را برای بهبود وضعیت عینی زندگی طبقه کارگر فراهم بکنند. بطوری که به ارتقاء آگاهی، تشکل و روحیه همبستگی طبقه کمک کند و نه همانند دوره بعد از لنین که وضع مادی طبقه کارگر را بدتر کرده و به رقابت و تفرقه درون طبقه دامن بزند. مطلب دیگری در رابطه با مسخ دیکتاتوری پرولتاریا در سطح داخلی و سیاست انترناسیونالیستی در سطح جهانی که من اینها را علت و معلول هم دیگر نمیدانم، در عین حال معتقدم وقتی که دیکتاتوری پرولتاریا از مسیر اصلی اش منحرف شد یعنی از ۱۹۲۵ مطلقاً نمیتوانست سیاستی در جهت منافع طبقاتی پرولتاریا در عرصه جهانی در پیش بگیرد. اما در حالیکه واقعاً دیکتاتوری پرولتاریا هم تحکیم شده باشد امکان اشتباه در سیاست انترناسیونالیستی طبقه کارگر وجود دارد - طبقه کارگر ممکن است در ایران یا کشور دیگری قدرت را بگیرد، دیکتاتوری خودش را هم تحکیم کند ولی چه به لحاظ تعلیمی و چه به دلایل دیگر در فلان مورد وظیفه انترناسیونالیستی اشتباه کرده یا افعال کند. من از این یکی آن یکی را نتیجه نمیگیرم و بالعکس. با وجود این باید اضافه کنم که در آن شرایط خود ویژه با وجود موقعیت معنوی کمینترن و در اختیار داشتن ابزارهای تشکیلاتی از طرفی و اپورتونیزم و ورشکستگی انترناسیونال دو و دوونیم از طرف دیگر در مجموع به کمینترن موقعیتی داده بود که میتواند در حیات احزاب کمونیست کشورهای دیگر اعمال نفوذ کند. تبعیت سیاستهای کمینترن از مصالح شوروی و اعمال نفوذهای کمینترن عملاً سرشویت و حیات سیاسی احزاب کمونیست کشورهای دیگر را تحت تأثیر عمیقی قرار میدهد. هر چند که انحراف اصلی را خود این احزاب داشته اند و کاملاً مطیع و دنباله رو کمینترن بودند بغیر از موارد معدودی.

حال توضیحی بدهم درباره نکته توضیحی رفیق منصور، اینکه نباید بهانههای توأم با عصیانیت لنین را بعنوان اسناد تاریخی - تحلیلی بکار گرفت. آنچه که لنین در مقاله "بهتر است کمتری بهتر باشد" ارائه میکند در واقع جمع بندی از پراشیک پنج سال گذشته میباشد. او میگوید تمامی اقدامات ما از ایجاد کمیتهای خلق برای کنترل دولت گرفته تا تشکیل با رژی کا رگری - دهقانی، کمیسیون تفتیش مرکزی و غیره نتیجه معکوس داشت. علاوه بر این آنجائی که عبارت "شوونیزم روسیه کبیر" یا "قلچماق" را

بکار میگیرد یا در مورد ماشین دولتی و فنی که میگوید این ماشین برخلاف خواست ما به سمت دیگری میرود و در گزارش سیاسی کمیته مرکزی به کنگره آنرا مطرح میکند، دیگر نمیشود این بیان را ناشی از عصبانیت دانست. در هر حال من قبول دارم که بیان چنین درموردی با عصبانیت توأم است. اما وقتی بوخارین در نوشته خود بنام "انقلاب پرولتری و فرهنگ" میگوید که اگر وضع اینطوری پیش برود فردا زیر همین پرچم ها و زیر سرود انترناسیونال طبقه جدیدی به تمام آرمان ما خیانت میکند اینجا دیگر مسأله کا ملا فکر شده است.

اما در مورد سوال یکی از رفقا که پرسیده است: "آیا در جامعه سوسیالیستی سیاست اقتصادی پرولتاریا رشد نیروهای مولده تحت مناسبات سرمایه داری در شکل دولتی است؟ در آن صورت چرا نام این ساختمان اقتصادی سوسیالیسم است و چرا به دیکتاتوری پرولتاریا نیاز دارد؟ به بیان دیگر چرا جمهوری دمکراتیک انقلابی با برنامه معادله و دولتی کردن بخشهای اصلی اقتصادی مناسبترین شکل روبنای این ساختمان نیست؟" باید بگویم که اینجا بحث بطور مشخص درباره جامعه روسیه با اقتصاد پراکنده و دهقانی است. حزبی که در چنین شرایطی قدرت را میگیرد از نظر من مهمترین کاری که میتواند انجام دهد، سرعت گیری به طرف سرمایه داری دولتی است تا زمینه گذار به یک سیستم عالی تر فراهم گردد. در شرایطی که چنین سیستمی امروزه در آمریکا، کانادا، آلمان و روسیه وجود دارد در صورت قدرت گیری طبقه کارگر میتواند یکسره به سمت سوسیالیسم گام بردارد. سرمایه داری انحصاری دولتی آلترناتیو اقتصادی برای کشوری با اقتصاد پراکنده میباشد که در سرمایه داری در آن اجتناب ناپذیر است.

زمینه های وقوع تحولات مورد بحث که یکی از رفقا خواسته بود که روشن کنم. من به سهم خود به این نحو میتوانم بگویم که از طرفی مربوط است به وضعیت شخصی که به طبقه کارگری جنگ امپریالیستی و جنگ داخلی تحمیل گردید، در طی این سالها بهترین نمونه ها و کارگران پیشرو در جبهه های نبرد برای حفظ حکومت کارگری از بین رفتند. قحطی و جنگ به پراکندگی درون طبقه ها من زده. چنین نیز در مواردی (البته بدون عصبانیت) میگوید طبقه کارگر به مفهوم قدیمی آن نداریم. آثارهای واقعی نشان میدهد که تشکل و وضعیت عینی طبقه کارگر نسبت به سالهای قبل کا ملا تغییر کرده و در مقایسه با اوایل بعد از انقلاب اکتبر طبقه کارگر نقش و تاثیر کمی در حیات اجتماعی سیاسی روسیه داشت. اما توضیحات دیگری نیز با استناد به موقعیت تاریخی ویژه روسیه میتوان داد. از یک طرف در روسیه حزبی به قدرت رسیده بود که نسبت به احزاب دیگر از امکانات کمتری برای کار حزبی در بین توده های کارگر و غیر پرولتر برخوردار بود تا حدی که در طی جنگ داخلی ناچار برای جمع آوری غلات به زور متوسل میشد. البته این مسأله به عقب ماندگی روسیه نیز ربط پیدا میکند. از طرف دیگر نیز عدم پیروزی انقلاب در کشورهای دیگر و تنها ماندن پرولتاریای روسیه در مجموع آن کمبودها و فشارهای عینی و واقعی را تشکیل میدهند.

علاوه بر همه اینها نیز با پیدایین نکته را فراموش نکرد که عدم آمادگی نظری حزب (از جمله در سطح اقدامات اقتصادی) در قبال وظایف پس از تصرف قدرت سیاسی عملاً باعث میشود که سیاستها به شکل خود بخودی و روزمره تعیین گردند. چه در دوره\* کمونیسم جنگی و چه در دوره\* نپ. این مسأله نقش برجسته ای داشته و ما نیز به سهم خود با پیدای آن درس بگیریم. راجع به این که تحت چه شرایطی و به چه شکل باید به اصول وفادارماند؟ من فکر میکنم تحت هر شرایطی و به هر شکلی باید به اصول وفادارماند و همواره شرایط مختلف و متفاوت مستمسی شده اند برای زیر پا گذاشتن اصول. بهر حال تحت هیچ شرایطی نمیشود از اصول کمونیستی و اصول دیکتاتوری پرولتاریا عدول کرد. شرایط مشخص فقط شکل مشخص و ویژه\* تحقق آن اصول را ایجاد میکند.

محببت های من در رد سوسیالیسم در یک کشیسور به این معنی نبود که استالین واقعا سوسیالیسم را در شوروی پیاده میکرد، بلکه در توضیح این مطلب بود که این پرچم بهانه ای بود برای فریب طبقه\* کارگر و کمونیست های دنیا و پوششی بود برای توسعه\* سرما به داری.

در توضیح مفهوم مناسبات اقتصادی سوسیالیستی هر چند آمادگی زیادی ندارم ولی باید بگویم که در تمام بحثهای مارکس و انگلس و لنین دوره\* استقرار سوسیالیسم همواره به مفهوم دوره\* گذار است. بنابراین مناسبات اقتصادی مجزائی به اسم مناسبات اقتصادی سوسیالیستی نداریم. مناسبات اقتصادی کمونیستی با خصوصیات متمایز است که در مقابل سرمایهداری قرار دارد. و سوسیالیسم آن دوره\* مبارزه بین کمونیسم در حال شکل گیری و سرمایهداری که باید نابود گردد میباشد. اما سوسیالیسم خود هیچ نظام اقتصادی متفاوتی از کمونیسم و سرمایهداری را در بر نمیگیرد.

منصور حکمت :

محببت های رفیق غلام به برخی از سئوالات من پاسخ داد ولی پاسخی که من با آنها مخالفم. وی تأکید کرد که دیکتاتوری پرولتاریا برای خلق پیداست و در روسیه همه همین منظور بوده است اما آلترنا تینوا اقتصادی دیکتاتوری پرولتاریا برای این خلق پیداست - حالا در مورد روسیه - چیزی جز سرمایهداری انحصاری دولتی نمیدانند. موافقت رفیق غلام با این امر به این خاطر است که نیروهای مولده باید بعدی رشد کنند تا سوسیالیسم در روسیه امکانپذیر باشد. این یک بحث سانتریستی است. بحثی قدیمی است که کلا سوسیالیسم را فقط به رشد تکنیک و نیروهای مولده ربط میدهد و فی الواقع از سرمایهداری دولتی یک مرحله بقول خود رفیق "اولوسیون" (شکامل) میسازد نه "تاکتیک". اگر بنابر این سرمایهداری انحصاری دولتی دوره ای باشد که در آن نیروهای مولده جبراً باید رشد بکنند تا وقتی که سوسیالیسم امکانپذیر بشود، در این صورت ادعای آن کادرات چه اشکالی داشت که می گفت سرمایهداری دولتی اولوسیون است کمونیست ها بیخود آنرا تا تکتیک قلمداد میکنند.

درست در همین دیدگاه است که سرمایهداری انحصاری دولتی به یک اولوسیون و حلقه\* شکافی در جامعه روسیه تبدیل میشود و رفیق غلام اینرا می پذیرد.

همانطوریکه قبلاً اشاره کردم دیدگاه کمونیسم چپ با حزب کمونیست انترناسیونالیست

با آمادگی پرولتاریا را در انجام وظایف اقتصادی بعد از کسب قدرت تقدیس و تثویب می‌کند. این سیستم فکری هیچ تبیینی از یک اقتصاد متفاوت و غیر سرمایه‌داری برای آن دوره ندارد. لاجرم شکلی از سرمایه‌داری که قرار است نیروهای مولده را خیلی رشد دهد را مبنای دیکتاتوری پرولتاریا قرار می‌دهد و لزومی نمی‌بیند که روی مصالحه\* آلترناتیو اقتصادی انقلابی پرولتاریا فکر کند و آمادگی عملی کردن آن را بدست بیاورد. بنظر من این دیدگاه چیزی جز تدریجی‌گرایی و اکونومیسم در تئوری مارکسیسم نیست. اینکه لنین در چه چهارچوبی به سرمایه‌داری دولتی نگاه کرده است یک مسأله است و اینکه رفیق ما اکنون هم در مورد اقتصادیات دوره\* دیکتاتوری پرولتاریا جز سرمایه‌داری انحصاری دولتی چیز دیگری به ذهنش نمی‌رسد، مسأله\* دیگری است. اگر لنینسم به ما یاد می‌دهد که پدیده‌ها را آنطوری که هستند ترسیم کنیم، سرمایه‌داری انحصاری دولتی را با پیدانظوری که هست ترسیم کنیم، نقداً از سرمایه‌داری اینست که نظام طبقاتی است، استثمارگر است، بخش عمده\* مردم ثروت جا معده را تولید می‌کنند ولی فقط به اندازه\* باز تولید نیروی کارشان مزد می‌گیرند و خلاصه سرمایه‌داری بودگی مزدی است. اما درست هنگامیکه قرار است در مورد دوره\* جا معده افکارمان را بیان کنیم بلافاصله می‌گوئیم که البته شکل مزد و قانون ارزش باقی میماند و در مورد سرمایه‌داری انحصاری دولتی فراموش می‌کنیم که بگوئیم سرمایه‌داری بهر حال در هر شکل یک نظام استثمارگر است و تحت دیکتاتوری پرولتاریا هم که باشد باز استثمارگر است! آری سرمایه پرولتاریا بنا است که در یک دوره\* طولانی، که رفیق بارها می‌گوید "دهها سال"، بر مبنای یک نظام استثمارگر نیروهای مولده را رشد دهد؟ اساس انقلاب کمونیستی علیه استثمار است ولی هنوز این چنین نظری وجود دارد که یکی از مراحل تکامل نیروهای مولده را سرمایه‌داری انحصاری دولتی قرار می‌دهد. انقلاب سوسیالیستی وقتی اصولاً در دستور طبقه\* کارگر قرار می‌گیرد که تاریخاً مناسبات تولیدی موجود راه رشد نیروهای مولده را سد کرده باشد ولی اکنون ظاهراً یک نوع انقلاب سوسیالیستی هست که اتفاقاً راه رشد نیروهای مولده را از طریق بدست گرفتن مناسبات اقتصادی موجود توسط پرولتاریا هموار می‌کند! من اینرا قبول ندارم. من می‌گویم اینکه لنین در آن مقطع فرمول سرمایه‌داری انحصاری دولتی را بیان می‌کند بخاطر این است که کمونیسم روسیه تا قبل از آن روی اقتصاد انقلابی دوره\* گذار فکر نکرده و کار نکرده بود.

شاید بتوان گفت این یک دیدملی از یک انقلاب جهانی است. گویا ظرفیت‌های پرولتاریا در یک کشور برای به ثمر رساندن انقلابش را اتفاقاً اقتصاد همان کشور نشان می‌دهد، اما موقع دست زدن به تحولات سوسیالیستی دیگران ظرفیت را نشان نمی‌دهد. محبتی از این نیست که پرولتاریای جهانی شیپور سوسیالیسم را زده، کمون شکل حکومتی اش را بدست داده و ما نیفست کمونیست اشکال ایدئولوژیکی را ارائه نموده و به این ترتیب میشود در یک کشور عقب مانده هم مناسبات تولیدی مبتنی بر مالکیت اشتراکی را بنا کرد. در این میان طرح سرمایه‌داری انحصاری دولتی معنایی جز این ندارد که

عمر مالکیت خصوصی سرنگ شده است. این دیدگاه این شکل اقتصادی معین را هم از اقتصاد روسیه نتیجه میگیرد. ایده‌های مانیفست کمونیست مغلوطی از نقد سوسیالیسم فرانسه و نقد فلسفه آلمان و نقد اقتصاد سیاسی انگلیس است. گفته میشود، "سوسیالیسم علمی را از خارج مرزهای یک کشور و از بیرون طبقه باید بدرون پرولتاریا برد" و لسی وقتی به قرارگاه موعود میرسیم که چکارها بدکرد آنچه سرنوشت ما را معک میزند رشد نیروهای مولده در آن کشور معین و با در آن گوشه معین جهان است. این تعریف اکونومیسم است. این دیدگاه اثرنا تئو اقتصادی ای جز سرمایه‌داری برای اقتصاد بعد از انقلاب ندارد. لنین سرمایه‌داری انحصاری دولتی را بین اشکال موجود بهترین شکلی میدانده میتوان با اتکا به آن در شرایط حاضر قدرت را حفظ کرد، تولید را سرپا نگهداشت و معیشت مردم را تامین کرد. ولی در بحث امروز رفیق غلام این سیستم به شرط لازم رشد نیروهای مولده تبدیل شده است.

رفیق میگوید که بحث امکان‌پذیری سوسیالیسم در یک کشور را در مورد معین روسیه رد میکند، که در آن صورت معلوم نیست به آن همه استناد و نقل قول ما رکس و انگلس برای اثبات جهانی بودن سرمایه‌داری چه احتیاجی وجود داشت. در واقع در استدلال رفیق، بحث "سرمایه‌داری یک نظام جهانی" است. مقدمه‌ای است برای اینکه اقتصاد در روسیه نمیتواند سوسیالیستی باشد. اتفاقاً کسی که بخواهد سوسیالیسم در یک کشور را رد کند از یک دیدگاه کلی رد میکند و کمتر کسی بافت میشود که فقط به استدلال اینکه سوسیالیسم در روسیه قابل تحقق نبود، اکتفا کند. رفیق ما نیز همین کار را کرد. با استدلال کلی آن وارد کرد.

بنا بر این سئوالی که برای من پیش می‌آید این است که چرا با وجودی که سرمایه‌داری جهانی است قبل از سقوط دولت بورژوازی و سرمایه‌داری در یک کشور، مبارزه اقتصادی در یک کشور معنی دارد، ولی فردای انقلاب دیگر مبارزه اقتصادی طبقه معنی ندارد و سرمایه‌داری به حیات خود ادامه میدهد و تازه به شکل عجیبی، یعنی به شکل سرمایه‌داری ای که نه تنها استثمارگر نیست بلکه حقوق کارگران را نیز تامین میکند انباشت هم میکند، نیروهای مولده را هم رشد میدهد! علاوه بر این فرقی هم با سرمایه‌داری دوره انقلاب دمکراتیک دارد مبنی بر اینکه آن یکی با بحران مواجه میشود و این یکی نیروهای مولده را هم رشد میدهد! سرمایه‌داری ایران در شرایط برقراری جمهوری انقلابی، برای هر دوره کوتاه یا بلندی قادر نخواهد بود که نیروهای مولده را رشد دهد. اما در بحث رفیق، هرگز سرمایه‌داری، در فردای انقلاب سوسیالیستی نیروهای مولده را رشد میدهد و هنوز معلوم نیست اگر قرار است سرمایه‌داری را بتوان ابزار رشد نیروهای مولده بکار بگیریم از انقلاب سوسیالیستی ما چه چیز سوسیالیستی ای باقی میماند. عقب ماندگی اقتصادی روسیه مکرراً در طی بحثها مورد استناد رفیق غلام قرار میگیرد. بالاخره با وجود عقب ماندگی ما باید تحلیلی بدهیم که پیروزی انقلاب و ادامه آن با اتخاذ این یا آن سیاست معین مقدور بود والا توضیح وضعیت پیش آمده با عقب ماندگی همان شوری شکست طلبی و غیرممکن بودن انقلاب سوسیالیستی در روسیه است. اینکه بدون انقلاب آلمان در روسیه انقلاب به پیروزی نمیرسد برای

هیچکس رهنمود عملی نمیدهد. در این سیستم فکری مرز بین ما رکسیسم و غیر ما رکسیسم مخدوش میشود. بین آن کسی که میگوید سوسیالیسم در روسیه عملی نیست، مناسبات موجود سرمایه داری است اما دولت کارگری سرکار است و آنکه مدعی است حکومت کارگران و مناسبات موجود سوسیالیستی است، در عالم واقع این فاصله فقط یک بند انگشت است.

نگرش اکونومیستی بطور منطقی انسان را به جبرگرایی میرساند. در این دیدگاه جبرگرایانه و اکونومیستی این سیرا جباری و از جمله سرمایه داری دولتی باید طی شود. در عین حال وقتی که قرار باشد بقول رفیق سرمایه داری دولتی دهها سال طول بکشد با آخره بوروکراسی رشد میکند، بازاریوروش ضروری کار میشود و کسی که اینها را نمیخواهد بپذیرد لاجرم موظف است بگوید که هیچ چیز عملی نیست. با این توضیح میشود گفت که اصلا نقد بحث "سوسیالیسم در یک کشور" و خود بحث "سوسیالیسم در یک کشور" در روسیه دو روی یک سکه بوده اند: اکونومیسم یک روی آن و منشویسم چهره دیگر آن بوده است. بطور مشخص تر مدافعین سوسیالیسم در یک کشور ناسیونالیسم روسی را نمایندگی میکردند که خواهان منعتی کردن روسیه بودند و رفیق نیز در توضیحات خودش حایان واقعی و طبقاتی اینها را بر شمرد. متقابلا منتقدین دیدگاه فوق هم کسانی بودند که میگفتند از نظر سر اقتصادی چنین کاری عملی نیست. باید منتظر انقلاب جهانی بود. آنچه در این میان نمایندگی نمیشود لنینیم است. رفیق ما بنحوی موقعیت اپوزیسیون چپ پنا اپوزیسیون منحدر را تصویر کرد که گویا آخرین سنگر ما رکسیسم انقلابی بوده اند و فراموش میکنند که آنچه عملا پیاده شد تزیینات اپوزیسیون متحد بود.

مخالفت من با منعتی کردن بطور کلی نیست. آنچه که مورد نظر من است یا دآوری این نکته است که ما رکسیسم انقلابی مرز بندی با پروسه تحول منعتی اقتصاد روسیه، به مثابه آرمان قدیمی روسیه بعنوان یک کشور بورژوازی، ندارد. انقلابیگری پرولتری خط فاصل خود را در سطح اقتصادی با انقلابیگری بورژوازی روشن نمیکند. انقلاب ۱۹۰۵ "قرار بود" سرمایه داری را رشد دهد و انقلاب ۱۹۱۷ نیز همچنان "قرار است" سرمایه داری را رشد دهد. اتفاقا در سطح سیاسی و در شکل و خصلت حکومت حاصل از انقلاب، پرولتاریا خود را بروشنی از خواستهای بورژوازی تفکیک کرد و بر عکس در قلمرو اقتصاد حتی خود لنین مرز بندی ضعیفی با بورژوازی بزرگ دارد که خواهان منعتی کردن و مدرنیزه کردن اقتصاد روسیه است. برنامه پرولتاریا در سیاست متمايز است ولی در عرصه اقتصاد اینطور نیست. برنامه اقتصادی - اجتماعی معینی برای دوره گذار که سرمایه داری نباشد وجود ندارد. به این ترتیب بعد از دوره جنگ داخلی و پس از تثبیت قدرت سیاسی پرولتاریا و تقسیمی مسائل اقتصادی بر مبنای پیداکرد، جریانی رومی آمد که پاسخ مماله را داشته باشد. در چنین شرایطی بیان اینکه انقلاب جهانی است به درد کسی نمیخورد. بخصوص اگر در نظر بگیریم که خط استالین - بوخارین به پشتوانه منحصین، ادارات و همینطور بورژواهایی که از بیرون حمایتش میکردند راه حل معینی پیش پای طبقه کارگر روسیه و اقتصاد جامعه گذاشت. استالین در تاریخ روسیه کسی است که توانست روسیه را از فقر و بدبختی